

دکتر داود فیرحی *

دولت - شهر پیامبر (ص) **

چکیده:

دولت - شهر پیامبر اسلام (ص)، اصطلاحی است که به جامعه سیاسی جدیدالتاسیس مسلمانان در شهر یثرب اطلاق می شود. این نوع از ساخت سیاسی / حقوقی متعاقب هجرت پیامبر اسلام (ص) در سال ۶۲۲ م. بدان شهر شکل گرفت و به همین لحاظ در تاریخ اسلام با عنوان شهر پیامبر: مدینه النبی (ص)، نامیده و شهرت یافت. این مقاله تفسیر گونه ای است بر سندی سیاسی از پیامبر اسلام (ص) که در اوایل هجرت به یثرب تهیه و به تائید مهاجر و انصار و دیگر شهروندان این شهر رسیده و به عنوان "صحیفه النبی (ص)" یا قانون اساسی مدینه خوانده می شود. محتوای صحیفه به گونه ای است که ضمن ایجاد حقوق و تکالیف شهروندی، وحدت سیاسی - امنیتی برای شهروندان امضاءکننده آن در درون جغرافیای مدینه تدارک می کند. همچنین، نوعی استقلال فرهنگی - اجتماعی و خودمختاری داخلی برای قبایل شهر منظور می نماید. صحیفه نشان می دهد که در صدر اسلام برداشتی سیاسی از مفهوم "امت" رواج داشت؛ در دولت - شهر پیامبر، قطع نظر از فاکتورهای اعتقادی، همه انسان که مستقیم یا غیرمستقیم مشمول پیمان می شدند. اهم از مسلمانان و یهود و حتی مشرکان مشمول پیمان، زیر مجموعه "امت" تلقی می شدند. قبایل عضو امت، به اعتبار "ربعه" و "اطم"، یعنی از حیث فضای جغرافیایی و فرهنگی، واجد استقلال ویژه بودند. در این نوشته کوشش شده است با تکیه بر گزارشی از "البدایه و النهایه"، نوشته ابن کثیر، و دیگر منابع توضیحی، ساختار و تحولات عمومی دولت - شهر پیامبر به اجمال بررسی شود.

واژگان کلیدی:

پیامبر اسلام، دولت - شهر، مدینه النبی، نظام سیاسی، صحیفه النبی یا قانون اساسی مدینه.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

"دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی"، سال ۸۰، شماره ۵۱: "شیعه و مسئله مشروعیت: بین نظریه و نص"، سال ۸۱، شماره ۵۷؛ "روش شناسی اندیشه سیاسی ابن رشد"، سال ۸۳، شماره ۶۳؛ "شیعه و دموکراسی مشورتی در ایران"، سال ۸۴، شماره ۶۷.

** این مقاله فصلی از متن تحقیق مفصلی در باب تاریخ تحول دولت در اسلام است که به زودی توسط دانشگاه مفید قم منتشر می شود.

الف) از قبیله ایمانی تا شهر اسلامی

- مقدمه: هجرت و حکومت

طی سیزده سال بعثت پیامبر(ص)، روابط بین قبایلی نقش مهمی در گسترش اسلام در مکه ایفاء کرده بود؛ محمد(ص) با هنرمندی تمام از این فرصت‌های ساختاری بهره می‌جست؛ «قریش به موجب پیمان‌های قبیله‌ای نمی‌توانستند به پیامبر(ص) آسیب جانی برسانند، زیرا در این صورت با بنی‌هاشم درگیر می‌شدند و ممکن بود تیره‌های هم‌پیمان بنی‌هاشم نیز در میان آیند و نظم مکه به طور کلی به «وضع جنگی» بدل شود. بدین جهت مخالفت قریش با پیامبر(ص) از حدّ بدگونی و آسیب‌های جزئی بیشتر نبود» (شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۹).

این وضعیت خاص پیامبر(ص) نبود، بلکه برخاسته از ساخت عمومی مکه به عنوان «شهر قبایل» بود. بدین‌سان، در کنار پیامبر اسلام، دیگر «شباب مکه» نیز که تبار قبیله‌ای داشتند، از حمایت قبیله برخوردار می‌شدند. به عنوان مثال، می‌توان به گزارش مشابه در مورد ابوبکر اشاره کرد؛ وقتی که تعدادی از قریش پیامبر اسلام و ابی‌بکر را در هنگام طواف کعبه دیدند، آن دو را استهزاء کردند. آنگاه که ابوبکر در مقام پاسخ و نصیحت، بی‌اعتباری بتان قریش را گوشزد کرد، حمیت سرابای عتبه بن ربیع را فرا گرفت و سیلی‌ای شدید بر او نواخت، ناگهان جمعی از مشرکان نیز بر سرش ریختند، و ابوبکر با این ضرب و شتم آزاری سخت به خود دید.

خبر به بنی تمیم - قوم ابی‌بکر - رسید و آنان با خشم و کینه پیش آمدند، اما گروهی که ابوبکر را آزوده بودند، ندیدند و پیش از آمدن بنی تمیم، مهاجمان به دور از چشمان مردم در گوشه و کنار مکه پراکنده شدند. وقتی بنی تمیم ابوبکر را در چنین حالی دیدند، «سوگند» یاد کردند که اگر بمیرد، عتبه بن ربیع را به جای او بکشند. سپس او را به سرعت بر گرفتند و به خانه‌اش بردند. (عاطف الزین، محمد، ص در مکه، صص

اما «شهر قبیله‌ها» به رغم حمایت جدی از هم‌تباران، هرگز جای امنی برای مسلمانان بی‌پناه نبود. درست به همین دلیل بود که پیامبر اسلام، در تدارک امتی / قبیله‌ای ایمانی در شهر قبیله (مکه) بود. نخستین گام در این راستا راهبرد دو مرحله‌ای دعوت اسلامی؛ سری و آشکار بود. دکتر شهیدی می‌نویسد:

نوشته‌اند پس از آنکه محمد(ص) به پیغمبری رسید تا مدت سه سال دعوت او پنهانی بود. لیکن بعضی با توجه به ترتیب نزول آیه‌های قرآن کریم گویند که دعوت عمومی به فاصله‌ای اندک از بعثت بوده است. (شهیدی، ص ۴۱)

به هر صورت، آنچه از دیدگاه پژوهش حاضر مهم است، پنهان یا آشکار بودن مراحل خاصی از دعوت پیامبر(ص) نیست. گو اینکه دعوتی این چنین به هر حال می‌بایست عیان می‌شد. اما مسلمانان در مقطعی از تاریخ بعثت، به مرحله‌ای از عده و غده - از حیث روابط بین القباایل - می‌رسند که در سال ششم بعثت جرئت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند آشکار و دسته جمعی به سوی کعبه آمده و پیش چشم قریش، طواف و نمازی به رسم مسلمانی به جای آورند.

ظاهراً مسلمانان در این زمان به دو تحلیل کاملاً درست از وضعیت خود از یک سوی، و وضع عمومی قریش از سوی دیگر رسیده بودند: آنان با اسلام حمزه بن عبدالمطلب و عمر بن خطاب، اعتماد بن نفس و انسجام گروهی‌شان را تقویت کرده بودند. همچنین، مسلمانان از انگیزه‌های عصبیت و حمیت موجود در درون شاخه‌های قریش آگاه بودند و می‌دانستند که قریش در اندیشه یک جنگ خونین و فراگیر علیه آنان نیست و نمی‌تواند باشد. (عاطف الزین، ص ۳۶۸)

اما این همه به معنای آزادی مطلق مسلمانان در مکه هم نبود، آنان همواره در معرض اقدامات و تهدیدات جدی - نه در حد جنگ - قریش قرار داشتند. در چنین شرایطی هر پژوهشگر تاریخ اسلام را به درون نوع خاصی از روابط قدرت در مکه وارد می‌کند؛ روابطی که نتایج عملی آن بی‌آنکه «شرایط امکان جنگی قبایلی» را تدارک

کند، روابطی معطوف به «خواست مذاکره» و «اجماع شرفا» است.

طبیعت این نوع از روابط قدرت است که: اولاً؛ قریش را به سمت مذاکره با بزرگ بنی هاشم، ابوطالب سوق می‌دهد. ثانیاً؛ ابوطالب، و به تبع او، بنی هاشم و بنی مطلب را به پایداری در حمایت از پیامبر(ص) بر می‌انگیزد. ثالثاً؛ و سرانجام از درون این روابط قدرت و مقاومت، اندیشه تحریم مسلمانان و بنی هاشم زاده و پرورده می‌شود و آنگاه بنی هاشم و بنی مطلب و مسلمانان (مؤمنانی غیرهاشمی در کنار هاشمیان غیرمؤمن) مدتی حدود ۲ یا ۳ سال خود را در شعب ابی‌طالب در محاصره اقتصادی می‌بینند. ابن کثیر در البدایه والنهایه می‌نویسد:

موسی بن عقبه به نقل از زهری گفت: سپس مشرکان به شدیدترین شکل ممکن بر مسلمانان سخت گرفتند تا آنجا که دیگر توان آنان باقی نمانده و در رنج گرفتاری عظیم و طاقت‌فرسایی گرفتار آمده بودند. قریش نیز در ادامه مکر و حیل‌های خود بر این اتفاق کردند که رسول خدا(ص) را در عیان به قتل رسانند.

هنگامی که ابوطالب از این تصمیم آنان آگاهی یافت زادگان عبدالمطلب را گردهم آورد و به آنان فرمان داد رسول‌الله(ص) را به دره‌ای که در اختیار آنان قرار داشت [و بعدها شعب ابی‌طالب شهرت یافت] ببرند. وی همچنین از آنان خواست از رسول خدا(ص) در مقابل هر کس که بخواهد او را به قتل برساند، حفاظت و حمایت کنند.

در پی این دعوت ابی‌طالب، همه آنان، اعم از مسلمان و کافرشان، بر اجرای خواسته او اجتماع و متحد شدند: عده‌ای از روی حمایت و غیرت قبیله‌ای و عده‌ای دیگر از جهت ایمان و یقین به پیامبر(ص).

از دیگر سوی، هنگامی که مشرکان قریش بر چنین اقدامی آگاه شدند و به حمایت عملی بنی‌هاشم از پیامبر پی بردند، گرد آمدند و تصمیم گرفتند با آنان همنشینی و داد و ستد نکنند، به خانه‌های آنان نروند، تا

زمانیکه بنی هاشم به تسلیم پیامبر(ص) به قریش رضایت نداده‌اند. قریش درباره توافق خود نوشته‌ای تنظیم کردند و پیمان بستند که هرگز با بنی هاشم مصالحه نکنند، دل نسوزانند تا زمانیکه آنان پیامبر(ص) را برای کشتن تسلیم کنند.

بدین ترتیب، بنی هاشم سه سال در آن شعب ماندند. در این مدت رنج‌های آنان شدت یافت و هیچگاه اجازه نمی‌دادند مواد غذایی و دیگر کالاها به آنان برسد.

در طول سال‌های محاصره هنگامی که شب‌ها مردم به بسترهای خود می‌رفتند ابوطالب از رسول خدا(ص) می‌خواست تا او نیز در مقابل دیدگاه مردم به بستر خود رود و بخوابد. تا هر کس که قصد سوئی دارد ببیند که آن حضرت به بستر خود خفته است. اما پس از آنکه مردم به خواب می‌رفتند یکی از فرزندان یا برادران یا عموزادگان خود را می‌فرمود تا در بستر رسول خدا(ص) بخوابد و متقابلاً از آن حضرت می‌خواست تا بستر و مکان خود را تغییر دهد. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۳، صص ۹۲-۹۱)

عبارت ابن کثیر هر چند طولانی است، اما جایگاه ابوطالب و روابط قبیله را در حمایت از پیامبر اسلام(ص) و مسلمانان نشان می‌دهد. محاصره مسلمانان و ماجرای شعب ابی‌طالب، به دلایلی که در جای دیگری باید توضیح داده شود در نیمه رجب سال دهم بعثت پایان یافت. (ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۱۰ / زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۲۸۷). اما مرگ خدیجه و ابوطالب همین سال را برای مسلمانان «عام الحزن» کرد.

پیامبر اسلام(ص) خود اشاره کرده است که تا روزگار حیات ابوطالب، دست قریش از آزار او کوتاه بود؛ می‌فرمود: «قرشیان مرا آزار نتوانستند کرد تا ابوطالب بمرد» (طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۸۵). به هر حال، متعاقب وفات خدیجه و ابی‌طالب در عام الحزن، جرئت و آزار قریش نیز فزونی بیشتری یافت، و این امر، به رغم حمایت‌های

تعصب آمیز بنی هاشم از محمد(ص)، دعوت اسلامی را در سه سال آخر دوره مکه به بن بست پیچیده راند. شکل گیری چنین شرایطی است که «اندیشه هجرت» و خروج از مکه را در ذهن پیامبر(ص) و مسلمانان تقویت نمود. (همان، یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۹۹۳، ج ۱، ص ۳۵۵، ابن کثیر، ص ۱۱۳)

- تعیین یثرب

با تشدید آزار قریش، و انسداد دعوت اسلامی در سال دهم هجرت، پیامبر(ص) در جستجوی اقوام و قبایل دیگر برآمد که دل هایشان آمادگی بیشتری برای پذیرش دعوت داشتند و امید می رفت که خاک سرزمینشان برای نشو و نمای اسلام مناسب و مساعدتر باشد. پیامبر(ص) در راستای همین راهبرد «نگاه به بیرون» بود که به تنهایی آهنگ طائف کرد.

اندیشه ها، هر قدر که ژرف و فراگیر باشند، اگر حامیانی مؤثر پیدا نکنند و در افکار صاحبانشان محبوس بمانند، چنانند که گویی نبوده اند. طائف نزدیکترین شهر به مکه بود و از توان و ثروت بسیاری برخوردار بود که کمتر از توان و ثروت مکه نبود. رسول خدا(ص) در این اندیشه بود که شاید کسانی در طائف باشند که به اسلام روی آورند و آنگاه مردم را به پیروی از آئین محمد(ص) برانگیزند و یاریش دهند. اما طائف از پیامبر(ص) استقبال نکرد و مقدم او را به استهزاء گرفت. پیامبر خدا در این ایام چنان در تنهایی و تنگنا قرار گرفت که ناگزیر به حمایت خواهی از مطعم بن عدی شده و به پشتیبانی وی وارد حرم و مکه گردید (ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۹۱).

سفرهای تبلیغی پیامبر حتی تا «کنده» نیز حاصلی به دنبال نیاورد (زرگری نژاد، ص ۳۰۱). بدین سان تمام اعتماد پیامبر(ص) به مکه، و گفتگوهای قبیل به قبیل با مسافران کعبه در موسم حج محدود شده بود. تاریخ اسلام موارد بسیاری از این گونه دیدارهای پیامبر(ص) با قبایل عرب در مکه را ثبت کرده است. طبری می نویسد:

«پیغمبر خدای بدین گونه در هر موسم حج به نزد قبایل می رفت و

آن‌ها را به خدا و اسلام دعوت می‌کرد... و هر وقت می‌شنید یکی از عربان شریف و معروف به مکه آمده پیش وی می‌رفت و او را به خدا می‌خواند و خویشتن را بر او عرضه می‌کرد؛ (طبری، صص ۸۹۲-۸۹۳)

طبری اضافه می‌کند که «پیامبر در موسم حج به دیدار و دعوت قبایل پرداخت و به نزد عقبه، گروهی از قوم خزرج را بدید». آنان دعوت پیامبر را پذیرفتند، و به ناگاه، یثرب به مرکز توجه محمد(ص) در راستای استراتژی هجرت بدل شد (طبری، ص ۸۹۵).

- ساخت قبایلی یثرب

نخستین ملاقات با ارزش پیامبر(ص) با یثربیان، دیدار کوتاهی بود که آن حضرت با شش نفر از مسافران یثرب در مکه، در موسم حج سال دهم انجام داد. این افراد عبارت بودند از: اسعد بن زراره(زریق)، عوف بن حارث (بنی نجار) رافع بن مالک(زریق)، عقبه بن عامر(سواد)، قطبه بن عامر(سلمه) و جابر بن عبدالله (ابن اسعد، ج ۱، ص ۱۴۶). سال بعد (یازدهم) شش نفر دیگر به جمع فوق از مردم یثرب اضافه شدند و پیمان نخست عقبه را با پیامبر(ص) بستند. نتیجه مهم این پیمان مأموریت تبلیغی مصعب بن عمیر از جانب پیامبر اسلام در یثرب بود. فرستادن مصعب به یثرب، نقطه عطفی در تاریخ انتشار اسلام بود. پیامبر(ص) هنگام اعزام وی به یثرب آگاهی‌های لازم را از این شهر در اختیار مصعب قرارداد؛ وضعیت شهر یثرب، آمادگی‌ها و مخالفت‌های ضعیف در برابر انتشار اسلام را گوشزد کرد. وجود قبایل درگیر با هم، و فقدان گروه‌های متحد و هم‌پیمان از متنفذین، از جمله عوامل ساختاری بود که گسترش اسلام در یثرب را تسهیل می‌کرد.

تحلیل پیامبر(ص) از وضعیت یثرب، داهیان بود؛ در دوره جاهلی ساکنان یثرب به دو گروه اصلی تقسیم می‌شدند که عبارت بودند از یهود و عرب. یهودیان اورشلیم که در سال ۷۰ میلادی توسط تیتوس، امپراتور روم، سرکوب شده بودند، به تدریج در یثرب ساکن شده بودند. ابن نجار می‌نویسد:

«هنگامی که اوس و خزرج به یثرب آمدند و در میان یهودیان یا در اطراف آن‌ها ساکن شدند؛ یهودیان بیش از بیست قبیله بودند. . . آنان ۵۹ قلعه داشتند و عرب‌هایی که پیش از اوس و خزرج در آنجا فرود آمده بودند تنها دارای ۱۳ قلعه بودند.» (التجار، الدرّة المئیة فی تاریخ المدینة، ص ۳۲۵).

این قلعه‌ها که اصطلاحاً «أطم» خوانده می‌شدند، با گسترش حضور اوس و خزرج، البته رو به فزونی نهاده بودند. هر چند برای مدت‌های طولانی، غلبه و کثرت از آن یهود بود، اما به تدریج، و یا درایت مردی از خزرج که مالک بن عجلان نام داشت، قدرت یهود از هم پاشید و بساط حاکم یا پادشاه معروف آنان که «فیطوان یا فطیون» نامیده می‌شد توسط اعراب در هم پیچیده شد. به این ترتیب، اوس و خزرج در مدینه نیرو گرفتند و خانه‌ها و اموال خود را در مناطق مختلف یثرب توسعه دادند. آنان به آبادانی یثرب و روستاهای نزدیک آن پرداختند و برای امنیت خود قلعه‌هایی بنا نهادند که تعداد آن‌ها بالغ بر ۱۲۷ قلعه یا أطم برآورد شده است (التجار، ص ۳۲۷).

اما اعراب مدینه، به رغم موفقیت‌هایی که در یثرب داشتند، هرگز قادر به تأسیس یک نوع قدرت و حکومت متمرکز نشدند. در نتیجه، از فروپاشی حکومت یهود به بعد ساختاری از زندگی مدنی و سیاسی شکل گرفت و تداوم پیدا کرد که بر «استقلال هر قبیله و عشیره» استوار بود. هر یک از قبایل یثرب استقلال یافته و خود، کارهای خویش را اداره می‌کرد. به هنگام هجرت پیامبر(ص) به یثرب، نه تنها اعراب، بلکه قبایل یهودی نیز از نظر سیاسی از یکدیگر جدا بودند.

در آن هنگام هر عشیره، به تنهایی عهده‌دار کارهای خویش بود و هر یک از عشایر دارای یک یا چند «أطم» بودند که به هنگام جنگ به آن پناه می‌بردند (احمد العلی، دولت رسول خدا، ص ۱۶۵).

استقلال قبایل یثرب، به طور ساختاری بر دو رکن اساسی استوار بود: أطم و ربعة. بدین لحاظ که این دو مفهوم آگاهی‌های سودمندی نسبت به شرایط تاریخی و الزامات ساختاری دولت پیامبر(ص) ارائه می‌کنند. اشاره اجمالی به آنها از دیدگاهی که در این

پژوهش دنبال می‌کنیم اهمیت دارد.

(۱) اطم: اطم بنایی بلند و مستحکم بود که معمولاً به عنوان برج دیدبانی و قلعه دفاعی قبیله مورد استفاده قرار می‌گرفت. از این حیث، «اطم» مفهومی جغرافیایی است که فضای هندسی شهر یثرب را در نظام قبایلی تصویر می‌کند.

یثرب، برخلاف مکه، شهری متمرکز و متراکم نبود. آب و هوای یثرب موجب شده بود کشتزارها چنان وسعت یابند که بین بخش‌های مسکونی آن فاصله ایجاد شود. بنابراین، یکی از مختصات هندسی یثرب، وجود «محلّه‌های» مستقل و مجزا از نظر جغرافیایی بود. قبایل مدینه، مجموعه‌هایی بودند که هر یک در بخش معینی از زمین زندگی می‌کردند که مزارع و کشتزارهای آنان نیز در همان محدوده قرار داشت و به آن «محلّه» می‌گفتند. وجود محلّه‌ها و وسعت آن‌ها نشان از موقعیت قبایل بود. هر یک از محلّه‌ها نیز به ضرورت امنیت قبیله یک یا چند «اطم» داشت که هنگام خطر و هرگونه تهدید خارجی به آن‌ها پناه می‌بردند.

در واقع، مردم یثرب، شاید به دلیل وسعت شهر، دوری محلّه‌ها از هم، و نیز اشتغال مردم قبایل به زراعت، ارتباطات سیاسی عمیقی با سایر قبایل نداشتند. همین امر دو نتیجه مهم داشت: از یکسو به دلیل عدم تمایل به جنگ‌ها و درگیری‌های گسترده، نیازی به پیمان‌های گسترده و در نتیجه جابجایی عرف‌ها و سنن قبیله‌ای نبود. از سوی دیگر به دلیل فقدان قدرت مرکزی (که بتواند مانع از منازعات قهری شود و پناهمگاهی برای طرح اختلافات و تقاضای حکمیت کند) هر گاه منازعه‌ای بین دو یا چند قبیله شکل می‌گرفت برای مدتی طولانی دوام می‌یافت و بنابراین احساس ناامنی از یک سوی و تمایل به استقلال و تمایز در آداب و سنن قبیله از سوی دیگر، دو همزاد هم طراز در ساختار زندگی قبایل یثرب بود (احمد العلی، صص ۱۷۰-۴۰). همین وضعیت، شاید دلیل اساسی است که مفهوم «ربعه» را به دومین رکن اساسی در حیات اجتماعی یثرب بدل کرده بوده است. در زیر به لوازم اجتماعی - سیاسی این مفهوم اشاره می‌کنیم.

(۲) ربعه: اگر اطم و محلّه نماد استقلال و تمایز جغرافیایی قبایل در یثرب بوده است.

مفهوم «ریعه» ناظر به استقلال در روابط اجتماعی، آداب و رسوم، سنن ویژه هر قبیله می‌باشد (همان). در واقع، اجتماع عشائری، اساس روابط و تنظیم‌های شهری در یثرب بود. افراد یک قبیله دارای روابط مستحکمی از قبیل: ارث، عاقله، خویشاوندی و غیره بودند (همان، ص ۳۴). بنابراین، هر یک از واحدهای قبیله‌ای دارای ویژگی‌های معروف و خاص خود بوده که قبیله را از دیگر قبایل متمایز می‌نمود. این آداب و رسوم ویژه از طریق افراد برجسته‌ای که «سید» یا «بزرگ» قبیله بود و جایگاه سیاسی و اداری ویژه‌ای داشت، اجراء و اعمال می‌شد.

قبایل یثرب، با حفظ استقلال داخلی از حیث ریعه و محله / اطم، بنا به ضرورت‌های جغرافیایی (موقعیت محله‌ها و اجتماعی (مناسبات قومی) وارد پیمان‌های بین قبایلی می‌شدند و بدین ترتیب، همواره شبکه‌ای از پیمان‌های هر چند ناستوار در میان اعراب، یا اعراب و یهود شکل می‌گرفت. در حقیقت، عامل بوجود آمدن این گونه پیمان‌های ناستوار از هم گسیختگی درونی یهودیان و جداسدن عرب‌های یثرب از یکدیگر بوده است. این دوری و جدایی‌ها، که روز به روز بر دامنه آن افزوده می‌شد، تأثیر فراوانی در از میان رفتن موازنه سیاسی آن دوران و گسترش بیم و هراس و از میان رفتن امنیت قبایل داشته است (همان، صص ۱۶۷-۱۶۶).

این اشارات، نشان می‌دهد که یثربیان اسلام را برای بهبود اوضاع داخلی خود، امنیت اجتماعی و آرامش روحی پذیرفتند؛ چیزی که سرشت عرب یثرب نیازمند آن بود (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، صص ۳۹۵-۳۹۷). پیامبر اسلام (ص) با آگاهی از ساخت قبایلی یثرب، و میل باطنی یثربیان به اسلام در نشست عقبه اولی بود که تصمیم به اعزام مصعب بن عمیر گرفت. تلاشی‌های تبلیغی مصعب و همکاری نخستین مسلمانان از انصار، مقدمات پیمان عقبه دوم و هجرت تاریخی مسلمانان به یثرب را تدارک نمود.

- پیمان عقبه دوم و مقدمات هجرت

در آستانه ذیحجه سال سیزدهم بعثت (۶۲۲م) ۷۳ مرد و دوزن یثربی، در نیمه‌های

شب، پیمان عقبه دوّم را با پیامبر اسلام(ص) منعقد کردند. اهمیت این پیمان به استقرار اسلام و نشر آن در یثرب باز نمی‌گردد؛ زیرا این مهمّ پیش از تشکیل پیمان عقبه انجام شده بود. اهمیت عقبه دوّم به عزم و اراده مسلمانان یثرب بر دعوت از پیامبر جهت هجرت به یثرب و حمایت و پشتیبانی از مسلمانان مهاجر بود که ارزش حقوقی الزام‌آور در عرف آن دوران داشت.

تاکنون متن کاملی از پیمان عقبه دوّم گزارش نشده است. شاید علت آن به شفاهی بودن پیمان باز می‌گردد. اما بی‌تردید پیمان عقبه بر جنبه‌های نظامی و سیاسی تأکید داشته است. این نکته، در متن سخنانی که از عباس، عموی پیامبر در اجلاس عقبه گزارش شده است، به وضوح ملاحظه می‌شود. ابن‌کثیر می‌نویسد:

عباس بن عبدالمطلب اولین کس بود که شروع به سخن کرد و گفت: ای قوم خزرج (که همه انصار اعم از خزرج و اوس را مخاطب قرار می‌داد) محمد در میان ما منزلتی دارد که می‌دانید و ما او را از قوم خود حمایت کرده‌ایم و او برخوردار از عزت در میان قوم خود و حمایت در وطن خود می‌باشد. او پذیرفته که بر سر وعده شما بیاید و به شما بپیوندد. اگر خود را چنان می‌باید که به وعده‌تان وفا کنید و در برابر دشمنانش از او حمایت کنید، این شما و این مسئولیتی که عهده‌دارش شده‌اید. و اگر می‌خواهید که او را تسلیم کنید و بعد از خروج از میان قومش، احترامش را نگاه ندارید، هم اکنون او را رها کنید. زیرا که او در عزت و حمایت قوم و سرزمینش قرار دارد؛ «فأنه فی عزه ومنعه من قومه وبلده» (ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۱۷۳).

سخنان عباس نشان می‌دهد که عقبه دوّم با قصد نهایی کردن و قطعیت بخشیدن به تعهدات متقابل پیامبر(ص) و نمایندگان مردم یثرب بوده است. بیعت عقبه دوّم، بدلیل تعهدات نظامی، «بیعة الحرب» نیز نامیده شده است (معطی / ۱۴۱۹، ص ۱۲۹). تعهدات سیاسی و نظامی پیمان، اهمیت خاصی دارند؛ رسول خدا به آنان اطمینان داد که در هر

صورت، در کنار انصار خواهد بود و در صورت پیروزی به میان قوم خود - قریش مکه - بر نخواهد گشت. پیامبر(ص) فرمود: «خون با خون و ویرانی با ویرانی، من از شما میم و شما از من هستید. می‌جنگم با آنکه می‌جنگید و در صلح هستم با آنکه در صلح هستید» (ابن کثیر، ص ۱۷۴ و طبری، ج ۳، صص ۹۵۲-۹۵۳).

در مقابل، تعهدات دفاعی انصار مشروط به دفاع در شهر یثرب بود و ظاهراً جنبه تهاجمی نداشت. برخی گزارش‌ها حاکی است که یثربیان حاضر در عقبه گفتند:

«یا رسول الله(ص) ما هیچ‌گونه ضمانتی نسبت به شما نداریم، تا اینکه به خانه‌های ما برسی. در آن هنگام که بر ما وارد شدی پس در ذمه و ضمانت ما هستی و از شما دفاع خواهیم کرد. همانند دفاعی که از فرزندان و همسران خود می‌کنیم» (احمدی‌العلی، ص ۶۰؛ ابن هشام، ج ۳، ص ۶۴).

«ابن سعد» نیز می‌گوید: «اجماع بر این است که رسول خدا(ص) هیچ یک از انصار را پیش از جنگ بدر به درگیری و جنگی نفرستاد؛ زیرا آنان (به هنگام پیمان عقبه) شرط کرده بودند از او در خانه‌هایشان دفاع و پشتیبانی کنند و ثابت و مسلم نزد ما همین است» (العلی، همان؛ ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۶). ظاهراً پیامبر اسلام بیم آن داشت که حمایت انصار اختصاص به شهر مدینه داشته باشد. از این رو در آستانه جنگ بدر به نظرخواهی و تأمین رأی مجدد انصار در خصوص جنگ بدر اقدام نمود.

به هر حال، پیمان عقبه دوم زمینه‌های حقوقی و سیاسی لازم را برای هجرت به مدینه و شکل‌گیری دولت مستقل پیامبر(ص) و ظهور «دولة النبی» در «مدینه النبی» تدارک نمود. این پیمان جایگاه و پایگاه تازه‌ای را برای رسول خدا به وجود آورد که بستر آن مجموعه‌ای از افراد قبایل متعدد ولی جدا از هم بودند که فاقد قدرت مرکزی و نظم سیاسی فراگیر بودند؛ رهبر و رئیسی هم نداشتند تا پراکندگی آنان را از میان برداشته و کارها را منظم سازد. این پیمان در حالی به وقوع پیوست که پیامبر اسلام(ص) به دور از حضورمتهای یثربیان قرار داشت و از این رو، بالاتر از درگیری‌ها و کشمکش‌های قبیله‌ای قرار گرفت. جایگاه جدید مرکزی کشاورزی محسوب می‌شد که

از راه قافله‌های تجارتي قریش بس دور و در نتیجه از نفوذ اقتصادی و اجتماعی مکیان در امان بود (العلی، ص ۶۱). همین وضعیت، شرایط امکان را برای ظهور دولت - شهر پیامبر(ص) تدارک نمود. در زیر به ساخت و تحولات این نخستین شهر اسلامی؛ مدینه‌النبی(ص) می‌پردازیم.

ب) ظهور دولت - شهر پیامبر(ص)

چنانکه گذشت، پیمان عقبه دوم، با توجه به خصایص و الزاماتی که داشت، فرصتی معتنم برای پیامبر اسلام(ص) و جماعت مسلمانان بود. ماهیت این پیمان و گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که پیامبر(ص) از همان ابتدا در اندیشه تأسیس یک جامعه اسلامی با تمام لوازم و الزامات سیاسی - نظامی آن بود (قلعه چی، قرآنه سیاسیة للسیره النبویه، ص ۹۶). به همین دلیل، با تحلیلی که از اوضاع یثرب داشت به چند اقدام مهم و تعیین کننده خطر کرد؛ (۱) اقدامات اولیه، (۲) بنیان دولت - شهر مدینه، (۳) تحولات در شهر پیامبر(ص). در این نوشته، به اقتضای محدودیت‌هایی که داریم، به اختصار به موارد سه گانه فوق اشاره می‌کنیم.

۱- اقدامات اولیه

الف) تعیین نقیبان

نخستین اقدام سیاسی - فرهنگی پیامبر(ص)، پس از پیمان عقبه دوم، تعیین نقیبان دوازده‌گانه از مسلمانان یثرب، به منظور گسترش نفوذ اسلام در این منطقه بود. گزارش‌های تاریخی نکته بسیار ظریفی را در اقدام پیامبر(ص) ثبت کرده‌اند. پیامبر اسلام(ص) بی‌آنکه خود کسی را تعیین کند، از یثربیان حاضر در عقبه خواست تا دوازده نماینده را به عنوان سرپرست قوم خود معرفی نمایند. طبری می‌نویسد:

پیامبر(ص) فرمود:

«دوازده نقیب برگزینید که به کار قوم خویش پردازند». و دوازده نقیب برگزیده شد، نه تن از خزرج و سه تن از اوس. ابن اسحاق گوید: آنگاه پیامبر خدا به نقیبان گفت: «بر کار قوم خویش هستید و مانند حواریان عیسی بن مریم، سرپرست آنهاید، و من نیز سرپرست قوم خویشم» (طبری، ج ۳، ص ۹۵۳).

مورخان مسلمان اسامی و تبار قبیله‌ای نقبای پیامبر اسلام (ص) را چنین نوشته‌اند (ابن کثیر، صص ۱۷۴-۱۷۵).

تبار قبیله‌ای	نام قبیله	نام نمایندگان	
اوس	عبدالاشهل	أسید بن حضیر	۱
	حارثه	سعد بن خیشمه	۲
	عوف	رفاعه بن عبدالمنذر	۳
خزرج	الحارث	سعد بن الربیع	۴
	الحارث	عبدالله بن رواحه	۵
	ساعده	سعد بن عباده	۶
	ساعده	المنذر بن عمرو	۷
	سلمه	براء بن معرور	۸
	سلمه	عبدالله بن عمرو بن حرام	۹
	القوافل	عباده بن الصامت	۱۰
	زریق	رافع بن مالک	۱۱
	النجار	اسعد بن زراره	۱۲

محمد حمید الله، پس از اشاره به انتخاب نقیبان از سوی یثربیان حاضر در عقبه، اضافه می‌کند که پیامبر اسلام، سپس اسعد بن زراره را مهتر نقیبان ساخت (حمیدالله، نامه‌ها، ص ۹۲). انتخاب نقیبان بر این پایه بود که هر کدام ضامن و مسئول قبیله خودشان باشند و در عین حال پیامبر اسلام مجموع آنان را به عنوان مسئول قومشان (یعنی مردم مدینه) تلقی نمود و در مقابل، مسلمانان مکه، به عنوان قوم من؛ قوم رسول خدا آورده شده است. به هر حال، هر چند این هماهنگی‌های تقبلاً ظاهراً مربوط به قبل از هجرت بود، اما گزارش‌های تاریخی به حضور مؤثر این اشخاص در طول حیات سیاسی پیامبر و مدینه النبی (ص) اشاره کرده‌اند (تقی، ۱۳۷۶، صص ۹۱-۹۳).

ب) شرط هجرت

«هجر» در لغت «ضد وصل» است. جدایی و ترک معنای اصلی این واژه را تشکیل می‌دهد، چه این جدایی معنوی باشد یا مکانی. اما در صدر اسلام، عقیده و مکان در مفهوم هجرت به هم تنیده بود و شرط ایمان اسلامی هجرت مکانی به یثرب بود. مسئله هجرت از مکه به مدینه، جدای از اینکه یک امر سیاسی تلقی می‌شد، ظاهراً وجوب شرعی نیز داشت. گفته شده که خداوند به رسول خدا دستور داد تا هجرت کند و او این آیه را خواند: رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً (اسراء / ۸۰).

تاریخ حرکت پیامبر اسلام از مکه را شب پنجشنبه، اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت ثبت کرده‌اند. در منابع اسلامی از روز پنجشنبه هشتم ربیع الاول، و به قولی، دوشنبه دوازدهم ربیع الاول مصادف با ۲۴ سپتامبر [دوم مهرماه] سال ۶۲۲ میلادی به عنوان روز ورود به مدینه یاد شده است (زرگری نژاد، ص ۳۷۱، جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۴۱۱). پیش از آن، پیامبر اسلام (ص) برخی از اصحاب را به هجرت به مدینه تشویق یا تکلیف کرده بود. و پس از هجرت آن نیز فراوان در پیمان‌ها و بیعت‌های پیامبر (ص) به مثابه یک شرط اساسی تصریح شده است.

شرط هجرت هم چنان در همه بیعت‌ها تا هنگام فتح مکه (سال هشتم هجرت) باقی بود. ابن عربی می‌نویسد: «هجرت امری واجب در زمان رسول خدا(ص) بوده است» (ابن العربی، احکام القرآن، ج ۲، ص ۸۷۲ جعفریان، تاریخ تحویل دولت و خلافت در اسلام، ص ۴۰). در خبر دیگری نقل شده است که پیامبر(ص) به کسانی که به عنوان فرمانده مجاهدان مسلمان اعزام می‌کردند، چند سفارش می‌کردند: اول آنکه در برخورد با مشرکان، ابتدا آنان را به اسلام دعوت کنند و اگر اجابت کردند از جنگ با آنان خودداری شود؛ آنگاه آنان را به «تحول» از منازلشان به سوی «دارالمهاجرین» دعوت کند، اگر نپذیرفتند، آنان را آگاه سازند که حکم «اعراب مسلمین» را دارند و فقط در صورتی که در راه خداوند هجرت کنند سهمی از «فیی و غنایم» دارند (همان).

آیات قرآن نیز حداقل در چند مورد لزوم هجرت به مدینه را شرط ایمان تلقی کرده است. در آیه ۹۷ سوره انفال آمده است: آنانکه در حالیکه ملائکه جانشان را می‌گرفتند در حق خود ظلم کرده بودند، فرشتگان از آنان پرسند؛ شما کجا و به چه کار بودید؟ گویند: ما مستضعفان در روی زمین بودیم، فرشتگان گویند: «الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماؤیهم جهنم وساءت مصیراً». در آیه ۱۰۰ نیز می‌افزاید: ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیراً وسعةً ومن یرحمن من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ویدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله غفوراً رحیماً (نساء، ۱۰۰).

هجرت مسلمانان مکه نقطه عطف مهمی در تاریخ اعتقادی - سیاسی اسلام تلقی می‌شود. آنان در مکه، خاندان و دیار و دارایی و ارزاق خود را فقط با توکل به خدا و به امید رضای او رها کردند و فقط تعداد اندکی موفق شدند که بخشی از دارایی منقول خود را به همراه به مدینه برسانند. «بلاذری» روایت می‌کند که ابوبکر به هنگام هجرت پنج هزار درهم و عثمان نیز در حالی هجرت کرد که هفت هزار درهم همراه داشت (البلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۱ - احمد العلی، ص ۷۳). این عده، بسیار اندک بودند و بقیه که اکثریت را تشکیل می‌دادند، بدون هیچگونه مال و ذخیره‌ای دست به هجرت زدند. قرآن کریم در اشاره به اوصاف این جماعت مهاجرین اولین می‌گوید:

للفقراء المهاجرين اللذين أخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلاً من الله ورضواناً وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون (حشر/۸).
«[غنايم بنی نضیر] خاص فقیران مهاجر است که آنان را از وطن و اموالشان به دیار غربت راندند در صورتیکه چشم از خانه و مال پوشیده و در طلب فضل و خشنودی خدا می‌کوشند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و اینان به حقیقت راستگویان عالمند.»

به هر حال، دستور هجرت با همه تبعات و مشکلاتی که برای مهاجرین و مردم یثرب داشت، از دیدگاه آینده تمدن اسلامی ضروری می‌نمود: پیامبر(ص) و دیگر مؤمنان، با هجرت به مدینه، از مرحله تبلیغ و دعوت، به مرحله تأسیس دولت اسلامی منتقل می‌شدند. هجرت، بدین‌سان، گامی اساسی در تأسیس جماعت اسلامی و جمعیت قابل توجه بود که از ارکان عمده برای هر دولتی تلقی می‌شود.

دانشمندان علم سیاست، معمولاً، عناصر چهارگانه‌ای برای دولت در نظر می‌گیرند که عبارتست از: جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت. به نظر می‌رسد که دولت - شهر پیامبر(ص) با تکیه بر مفهوم هجرت، درصدد تأمین نخستین عنصر اساسی؛ یعنی جمعیت بوده است. جمعیت یا جماعتی که به خاطر تعلقات اعتقادی، «امت» نامیده می‌شود.

شرط هجرت برای تشکیل جمعیت اسلامی چنان حیاتی بود که کسانی که به مدینه هجرت می‌کردند، به جز موارد بسیار اندک و آن هم با اجازه پیامبر(ص) مجاز به ترک مدینه نبودند و در صورت خروج از مدینه مصداق «التعرب بعد الهجرة» می‌شدند؛ این تعرب به منزله کفر بود. از رسول خدا نقل شده کسی که «بداوت» گزیند جفا کرده است. آن حضرت تعرب بعد از هجرت را گناه کبیره شمرده است. ابن مسعود، از جمله لعنت شدگان در لسان رسول خدا را «اعرابی مرتدای دانسته که تعرب بعد الهجرة داشته است» (جعفریان، تاریخ تحول دولت... صص ۴۰-۴۱). همه این تدابیر سبب شده بود تا مدینه النبی مکان و فضایی متمرکز برای تعداد فراوانی از مسلمانان باشد که همبستگی

اعتقادی آنان رکن جمعیتی لازم را برای استقرار دولت اسلامی پیامبر(ص) فراهم نماید. اما این تلاش‌های معطوف به هجرت، بدون پیوندهای مکمل دیگر، که انسانهایی با دستگاہها و سنن قبیله‌ای متفاوت را بیشتر به هم نزدیک نموده و تاروپود روابط اجتماعی آنان را مستحکم نماید، شکننده می‌نمود. شاید به همین دلیل است که پیامبر اسلام(ص) به سرعت نظام برادری را طرح و اجراء می‌کند.

ج) نظام برادری

مسلمانان مهاجر، ظاهراً در اوایل زندگانی خود در مدینه، علاوه بر مشکلات مالی، با برخی دلتنگی‌های عاطفی و نیز ناراحتی‌های ناشی از تغییر آب و هوا مواجه بودند. پیامبر اسلام دعا کرد که خداوند حبّ مدینه را نیز همانند مکه در دل مهاجران قرار دهد. اعلان پیمان اخوت نیز در راستای تخفیف همین مشکلات و دلتنگی‌ها بود. این پیوند با پیمان هجرت مهاجران و نیز پیمان حمایت‌های انصار مدینه تفاوت داشت. زیرا بر اساس آن روابط اجتماعی عمیق‌تر میان آنان بوجود می‌آمد.

پیوند برادری که ظاهراً در ماههای نخستین هجرت صورت گرفت و برخی آن را در فاصله ماه پنجم و هفتم هجرت ذکر کرده‌اند، امری فردی و اختیاری بود که التزام مالی به همراه داشت. این پیوند ظاهراً در دو مرحله؛ ابتدا میان مهاجرین سپس میان مهاجرین و انصار صورت گرفت (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۳، صص ۲۳۵-۲۴۳. معطی، صص ۱۴۵-۱۴۶). ۴۵ مرد از مهاجرین و همین تعداد از انصار که در بین آنان، هفده نفر از شرکت‌کنندگان پیمان عقبه نیز بودند، این پیوند را بین خود برقرار کردند.

پیمان برادری که سابقه‌ای در مکه نیز داشت (جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۴۳۳ - احمد العلی، ص ۷۵)، بر پایه فرد استوار بود. بنابراین، بتدریج پیوندهای قبیله‌ای را به نفع ظهور فرد و تعهدات فردی سوق می‌داد. در پیوند برادری، مسلمانان از یکدیگر ارث می‌بردند و طبیعی است که این وضعیت توارث بیشتر یا مطلق به منظور حمایت از مهاجران فاقد ملک و دارایی بود. گفته می‌شود که حکم توارث ناشی از پیمان برادری، صرفاً تا جنگ

بدر بزرگ (رمضان سال دوم هجرت) دوام داشت؛ با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و بدست آمدن غنایم قابل توجه، پیامبر اسلام(ص) از انصار پرسید: «اگر خواستید، اموال و خانه‌هایتان را [همچنان] با مهاجرین تقسیم کنید و در مقابل، غنایم بدر نیز به تساوی بین شما و مهاجرین تقسیم شود. و اگر بخواهید، غنیمت از آن مهاجرین باشد و شما نیز دیار و اموالتان را داشته باشید». انصار گفتند: «نه، بلکه اموال و خانه‌هایمان را با مهاجران تقسیم می‌کنیم و، در عین حال، شریک آنان در غنیمت نیز نخواهیم بود» (معنی، صص ۱۴۶-۱۴۷). سرانجام، آیه ۷۵ سوره انفال با نسخ میراث ناشی از برادری به این وضعیت خاتمه داد:

«والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم اولئک منکم و اولوا

الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم».

به هر حال، این نوع پیوند برادری تنها مهاجرین نخستین را در برگرفت و پس از آن، تعداد روزافزون مهاجران در مدینه مشکلاتی را از نظر مسکن و معاش و روابط اجتماعی به وجود آورد که نیاز به تدابیر و راه‌حل‌های جدیدتر داشت. در این باره، در سطور آینده اشاره خواهیم داشت.

د) بنای مسجد النبی(ص)

تأسیس و بنای مسجد یکی از نخستین اقدامات پیامبر اسلام(ص) در مدینه شناخته می‌شود که در ماه‌های اول هجرت انجام یافته است. مسجد پیامبر(ص) که در مرکز مدینه و به مساحت اولیه ۷۰ × ۶۳ ذراع بنا شده بود، «مکان نماز» و «مرکز حکومت» بود؛ رسول خدا نمازهای پنجگانه را به همراه صحابه در آنجا برگزار می‌کرد؛ از همانجا به اداره امور مسلمانان و جامعه مدینه می‌پرداخت، به ارسال نیروهای نظامی و پذیرش نمایندگان قبایل اقدام می‌نمود؛ قضاوت می‌کرد و خصومت‌ها و منازعات بین مردم را حل و فصل می‌کرد. بعلاوه، مسجد پیامبر(ص) به تدریج به مرکز علمی و فرهنگی بدل شد، دارالشورای مسلمانان در امور عمومی و جنگ و صلح گردید. در عین حال،

مرکزی اجتماعی برای رسیدگی به نیازمندیهای نیازمندان بود. از این حیث، «مسجد» «نهاد عمومی» در جامعه اسلامی و رکن اساسی از ارکان دولت پیامبر(ص) بود؛ مؤسسه‌ای بزرگ که شامل فعالیت‌های دینی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی گسترده می‌شد.

گفته می‌شود که ساختمان مسجد پیامبر(ص) بسیار ساده بود. زیورهای آن که ارتفاعی کمی بالاتر از قد یک انسان داشت، از گل و سنگ تشکیل شده بود. فقط بخش از فضای شمالی مسجد سرپوشیده بود که بدان «الصُّفَّة» می‌گفتند.

مسجد پیامبر(ص) دارای سه باب (در) جنوبی، شرقی و غربی بود که پس از تغییر قبله، در جنوبی مسدود شده و در مقابل آن دری در جهت شمالی مسجد باز کردند. این تغییر بعد از نزول آیه ذیل بوده است:

«قد نرى تقلب وجهك في السماء، فلنولينك قبلا ترضيها فَوَلَّ وجهك
شطر المسجد الحرام، وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره (بقره/۱۴۴).

ما توجه تو به آسمان را در انتظار تغییر قبله می‌نگریم، و البته روی تو را به قبله‌ای که خشنودت سازد بگردانیم. پس روی کن به سوی مسجد الحرام و شما (مسلمانان) هر کجا باشید گاه نماز روی بدان جانب کنید.

خانه پیامبر(ص) و همسران او نیز پیرامون همین مسجد بنا شده بود. پیامبر(ص) ابتدا دو حجره برای دو تن از زنان خود بنا کرد، یکی برای سواد دختر زُئنه و دیگری از آن عایشه دختر ابی‌بکر. تعداد این حجره‌ها به تدریج به ۹ واحد (حجره) افزایش پیدا کرد. این خانه‌ها جزئی از مسجد نبودند، بلکه در قسمت شمالی و شرقی مسجد ساخته شده بودند که به واسطه راهرویی به عرض پنج زراع (حدود ۲ متر) از مسجد النبی جدا می‌شدند. همه این حجره‌های نه گانه پس از فوت همسران پیامبر(ص) به مسجد النبی(ص) الحاق و افزوده شدند (همان، ص ۱۵۹. ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۳، ص ۲۳۴). به هر حال مسجد النبی یکی از مهترین اقدام مقدماتی رسول خدا برای تأسیس نخستین دولت اسلامی در مدینه النبی(ص) محسوب می‌شود که به عنوان نهاد عمومی و پایگاه

اساسی در دولت پیامبر(ص) مورد توجه قرار گرفته بود. در زیر به ساختار درونی دولت پیامبر(ص) که او خود به تأسیس آن مبادرت کرده بود، می‌پردازیم.

۲- تأسیس دولت - شهر مدینه

اشاره کردیم که یثرب در آستانه هجرت پیامبر(ص) ترکیبی از عناصر و قبایل مختلف بود که هیچ نظامی آنان را پیوند نمی‌داد و وحدت و وفاقی نداشتند. مهمترین تلاش پیامبر(ص) تنظیم روابط اجتماعی مدینه در سایه دین جدید و در چارچوب یک دولت واحد بود. پیامبر اسلام(ص)، در راستای این مهم، علاوه بر اقدامات مقدماتی، از قبیل پیمان عقبه، وجوب هجرت، نظام برادری و سرانجام تأسیس نهاد مسجد، به بنیان دولت شهر مدینه النبی(ص) اقدام نمود. ارکان چهارگانه دولت شهر پیامبر(ص)؛ یعنی جمعیت (امت)، سرزمین (حرم)، حاکمیت و حکومت؛ و نیز ساخت درونی دولت پیامبر(ص)، در نوشته‌ای که به «صحیفه النبی» یا «قانون اساسی مدینه» معروف است، آمده است. به دلیل اهمیت این «صحیفه»، ابتدا ترجمه متن آن را می‌آوریم و آنگاه به تحلیل عناصر اساسی آن خواهیم پرداخت.^۱

^۱ - متن عربی پیمان مدینه:

کتابه صلی الله علیه وسلم بین المهاجرین والأنصار والیهود وهو دستور الدولة البدیة بالمدينة:

بسم الله الرحمن الرحيم

- (۱) هذا کتاب من محمد النبی [رسول الله] بین المؤمنین والمسلمین من قریش و [أهل] یثرب ومن تبعهم فلحق بهم وجاهد معهم.
- (۲) انهم أمة واحدة من دون الناس.
- (۳) المهاجرون من قریش علی ربعتهم يتعاقلون بينهم وهم یفدون عانیهم بالمعروف والقسط بین المؤمنین.
- (۴) وبنو عوف علی ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وکل طائفة تقدی عانیها بالمعروف والقسط بین المؤمنین.
- (۵) وبنو الحارث [بن الخزرج] علی ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، وکل طائفة تقدی عانیها بالمعروف والقسط بین المؤمنین.
- (۶) وبنو ساعدة علی ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، و کل طائفة تقدی عانیها بالمعروف والقسط بین

المؤمنين.

(٧) وَيَبُو جِشْمَ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَتَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ

المؤمنين.

(٨) وَيَبُو النَّجَّارَ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَتَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ

المؤمنين.

(٩) وَيَبُو عَمْرُو بْنَ عَوْفٍ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَتَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ

بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

(١٠) وَيَبُو النَّبِيَّتِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمْ، وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَتَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ.

(١١) وَيَبُو الْأَوْسِ عَلَى رِبْعَتِهِمْ يَتَعَاقِلُونَ مَعَاقِلَهُمُ الْأُولَى؛ وَكُلُّ طَائِفَةٍ تَقْدَى عَانِيَتَهَا بِالْمَعْرُوفِ وَالْقِسْطِ بَيْنَ

المؤمنين.

(١٢) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَتْرُكُونَ مَفْرَحًا بَيْنَهُمْ أَنْ يَغْطُوهُ بِالْمَعْرُوفِ فِي فِدَاءِ أَوْ عَقْلِ.

(١٣) وَأَنَّ لَا يَحَالِفُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا دُونَهُ.

(١٤) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ [أَيْدِيهِمْ] عَلَى [كُلِّ] مَنْ بَغَى مِنْهُمْ، أَوْ ابْتَغَى دَسِيعَةً ظَلَمَ، أَوْ إِثْمًا، أَوْ عُدْوَانًا، أَوْ

فَسَادًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَّ أَيْدِيَهُمْ عَلَيْهِ جَمِيعًا، وَلَوْ كَانَ وَوَلَدَهُ أَحَدِهِمْ.

(١٥) وَلَا يَقْتُلُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا فِي كَافِرٍ، وَلَا يَنْصُرُ كَافِرًا عَلَى مُؤْمِنٍ.

(١٦) وَأَنَّ دِمَّةَ اللَّهِ وَاحِدَةٌ يَجِيرُ عَلَيْهِمْ أَتَاهُمْ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَوْلَى بَعْضٍ دُونَ النَّاسِ.

(١٧) وَأَنَّهُ مَنْ تَبِعْنَا مِنْ يَهُودٍ فَإِنَّ لَهُ النَّصْرَ وَالْأَسْتُوَّةَ غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُتَنَاصِرِينَ عَلَيْهِمْ.

(١٨) وَأَنَّ سَلْمَ الْمُؤْمِنِينَ وَاحِدَةٌ، لَا يُسَالِمُ مُؤْمِنٌ دُونَ مُؤْمِنٍ فِي قِتَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا عَلَى سَوَاءٍ وَعَدْلٍ بَيْنَهُمْ.

(١٩) وَأَنَّ كُلَّ غَارِيَةٍ غَزَتْ مَعَنَا يَعْقَبُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

(٢٠) أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُبِيءُ بَعْضُهُمْ عَنِ بَعْضٍ بِمَا نَالَ دِمَائِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

(٢١) وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَّقِينَ عَلَى أَحْسَنِ هُدًى وَأَقْوَمِهِ.

(٢٢) وَأَنَّهُ لَا يَجِيرُ مُشْرِكًا مَالًا لِقُرَيْشٍ وَلَا نَفْسًا، وَلَا يَخُولُ دُونَهُ عَلَى مُؤْمِنٍ.

(٢٣) وَأَنَّهُ مَنْ اخْتَبَطَ مُؤْمِنًا قَتَلًا عَنْ بَيْتِنَا فَإِنَّهُ قَوْلًا بِهِ، إِلَّا أَنْ يَرْضَى وَلِيُّ الْمُقْتُولِ [بِالْعَقْلِ] وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

كَافَةٌ وَلَا يَحِلُّ إِلَّا قِيَامُ عَلَيْهِ.

(٢٤) وَأَنَّهُ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَقْرَبًا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَنْصُرَ مُشْرِكًا أَوْ يُؤْوِيَهُ، وَأَنَّ مَنْ

نَصَرَ، أَوْ آوَى، فَإِنَّ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُؤَخَّذُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا.

(٢٥) وَأَتَّكَمَ مَهْمَا اخْتَلَقْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ.

(٢٦) وَأَنَّ الْيَهُودَ يُنْفَعُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ.

(٢٧) وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي عَوْفٍ أُمَّةٌ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ، مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ

- وَأَنْتُمْ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.
- ٢٦) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي النَّجَّارِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
- ٢٧) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْحَارِثِ مِثْلَ لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
- ٢٨) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي سَاعِدَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
- ٢٩) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي جُشَيْمٍ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
- ٣٠) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي الْأَوْسِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ.
- ٣١) وَأَنَّ لِيَهُودِ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنْتُمْ، فَإِنَّهُ لَا يُوتَغُ إِلَّا نَفْسَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ.
- ٣٢) وَأَنَّ جَفْنَةَ بَطْنُ مَنْ تَعْلَبَةُ كَانَتْهُمْ.
- ٣٣) وَأَنَّ لِبَنِي الشُّطَيْبَةِ مِثْلَ مَا لِيَهُودِ بَنِي عَوْفٍ، وَأَنَّ الْبِرَّ دُونَ الْأَيْمِ.
- ٣٤) وَأَنَّ مَوَالِيَ تَعْلَبَةَ كَانَتْهُمْ.
- ٣٥) وَأَنَّ بَطَانَةَ يَهُودٍ كَانَتْهُمْ.
- ٣٦) وَأَنَّهُ لَا يُخْرِجُ مِنْهُمْ أَحَدًا إِلَّا بِإِذْنِ مُحَمَّدٍ.
- ٣٦ ب) وَأَنَّهُ لَا يَنْحِزُ عَلَى نَارٍ خَرَجَ، وَأَنَّهُ مَنْ فَتَكَ قَبْضِيهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَيْمٍ هَذَا.
- ٣٧) وَأَنَّ عَلَى الْيَهُودِ نَفَقَتَهُمْ، وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ نَفَقَتَهُمْ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَالنَّصِيحَةَ، وَالْبِرَّ دُونَ الْأَيْمِ.
- ٣٨) وَأَنَّ الْيَهُودَ يُتَّفَقُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَامُوا مُحَارِبِينَ.
- ٣٩) وَأَنَّ يَثْرِبَ حَرَامٌ جَوْفَهَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ.
- ٤٠) وَأَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرِ مُضَارٍّ وَلَا أَيْمٍ.
- ٤١) وَأَنَّهُ لَا تَجَارُ حُرْمَةً إِلَّا بِإِذْنِ أَهْلِهَا.
- ٤٢) وَأَنَّهُ مَا كَانَ بَيْنَ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنْ خِلَافٍ، أَوْ اشْتِجَارٍ يُخَافُ فِسَادَهُ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَاسِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَتَقَى مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَيْمُهُ.
- ٤٣) وَأَنَّهُ لِأَشْجَارِ قُرَيْشٍ وَلَا مَنْ نَصَرَهَا.
- ٤٤) وَأَنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ دَهَمَ يَثْرِبَ.
- ٤٥) وَإِذَا دَعُوا إِلَى صِلِحٍ يُصَالِحُونَهُ وَيَلْبَسُونَهُ فَإِنَّهُمْ يُصَالِحُونَهُ وَيَلْبَسُونَهُ، وَأَنْتُمْ إِذَا دَعُوا إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ لَهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَنْ حَارَبَ فِي الدِّينِ.
- ٤٥ ب) عَلَى كُلِّ نَاسٍ حِصْنُهُمْ مِنْ جَانِبِهِمُ الَّذِي قَبْلَهُمْ.
- ٤٦) وَأَنَّ يَهُودَ الْأَوْسِ مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ عَلَى مِثْلِ مَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مَعَ الْبِرِّ الْمُخْتَصِ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، وَأَنَّ الْبِرَّ دُونَ الْأَيْمِ لَا يُكْسَبُ كَاسِبٍ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ عَلَى أَصْدَقِ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَأَيْمُهُ.
- ٤٧) وَأَنَّهُ لَا يَحُولُ هَذَا الْكِتَابُ دُونَ ظَالِمٍ أَوْ أَنْتُمْ، وَأَنَّهُ مَنْ خَرَجَ آمِنًا وَمَنْ قَعَدَ آمِنًا بِالْمَدِينَةِ، إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَنْتُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ حَارٌّ لِمَنْ بَرَّ وَأَتَقَى، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

متن پیمان مدینه

نوشته پیامبر خدا(ص) میان مهاجران و انصار و یهود: که آن قانون اساسی دولت-شهر مدینه بود.

به نام خداوند بخشنده مهربان

(۱) این، نوشته و پیمان‌نامه‌ای است از محمد پیامبر [فرستاده خدا] تا در میان مؤمنان و مسلمانان قبیله قریش و [مردم] یثرب (یاقوت حموی، ۱۰۱۰/۴)^۱ و کسانی که پیرو مسلمانان شوند و به آنان پیوندند و با ایشان در راه خدا پیکار کنند [به اجرا درآید].

(۲) آنان در برابر دیگر مردمان، یک امت‌اند.

(۳) مهاجران قریش بر وضع پیشین خود هستند، همانند پیش از اسلام، خونبها می‌پردازند (ابومسحل اعرابی، النوادی، ص ۴۰. زمخشری، الفائق، ۲۶/۲)^۲؛ و با رعایت نیکی و دادگری در میان مؤمنان، اسیر خود را رها می‌سازند.

(۴) قبیله بنی‌عوف (جمهره انساب، ص ۴۷۰)^۳ همانند گذشته خونبها می‌پردازند؛ و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را آزاد می‌سازد.

(۵) بنی حارث [بن خَزْرَج (جمهره انساب، ص ۴۷-۴۷۱)]^۴ همچون گذشته خونبها

^۱ - یثرب به فتح اول و سکون دوم و کسر راه، نام شهر پیامبر خدا(ص) است. هنگامی که پیامبر به یثرب آمد، آن را طَیْبَه و طابه نامید (طَیْبَه به فتح اول و سوم و سکون دوم نیز آمده است)، ولی مردم، آن را مدینه الرسول نام نهادند و نام مدینه یا المدینه، برای آن به جا ماند. بنگرید: (یاقوت، ۱۰۱۰/۴).

^۲ - الرَّبْعَةُ جمع آن رُبْعَات، به معنی حالت و وضعیت پیشین (النوادر، ابومسحل اعرابی ص ۴۰)، و التَّعَاقُلُ از عَقْل به معنی پرداخت خونبها است (الفائق، زمخشری، ۲۶/۲).

^۳ - تازیان، افراد قبیله را به نام نیای بزرگ آن قبیله می‌نامیدند؛ بنی‌هاشم یا بنی عوف، یعنی قبیله هاشم و قبیله عوف. بنی عوف بن مالک، از قبیله اوس بودند که به آنان، مردم قبا می‌گفتند (جمهره انساب ص ۴۷۰).

^۴ - خَزْرَج یکی از قبیله‌های بزرگ عرب از انصار بود. اوس و خَزْرَج دو فرزند تَغْلِبَةُ بن عمرو بن عامر بودند. فرزندان این دو برادر، دو قبیله بزرگ اوس و خَزْرَج را پدید آوردند. هر یک از دو قبیله یادشده، خود دارای تیره‌ها و قبیله‌های گونه‌گونی بودند که همه انصار را دربر می‌گرفتند (الاشقاق ص ۴۳؛ جمهره انساب ص ۴۷۰).

می‌پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۶) بنی ساعده (همان، ص ۴۷۲-۴۷۴)^۱ چون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خویش را رها می‌سازد.

۷) بنی جُشم (همان، ص ۴۷۲)^۲ همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۸) بنی نَجَّار (همان)^۳ به شیوه گذشته، خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۹) بنی عمرو بن عوف (همان، ص ۴۷۰)^۴ همچون گذشته، خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۱۰) بنی نَبِیت (همان)^۵ به شیوه پیش از اسلام، خونبها می‌پردازند و هر گروهی بر پایه روش مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۱۱) بنی اَوس (همان، ص ۳۳۲)^۶ همچون گذشته خونبها می‌پردازند و هر گروهی به شیوه مؤمنان، با نیکی و دادگری، اسیر خود را آزاد می‌سازد.

۱۲) پیروان اسلام نباید مسلمانی را در پرداخت خونبها یا فدیة سنگین، تنها گذارند.

۱۲.ب. هیچ مؤمنی نباید به همبستگی با مؤمنی دیگر بر ضد وی هم‌پیمان شود.

^۱ - بنی ساعده: تیره‌ای از قبیله خَزْرَج از انصار بودند (جمهره ص ۴ و ۴۷۲).

^۲ - بنی جُشم: تیره‌ای از خَزْرَج بودند (همان، ص ۴۷۲).

^۳ - بنی النَّجَّار یا نَبِیتُ اللهِ بن نَعْلَبه، یکی از تیره‌های قبیله خَزْرَج بودند (جمهره، همان).

^۴ - بنی عمرو بن عوف از مردم اَوس بودند که در قُبَا می‌زیستند (همان، ص ۴۷۰).

^۵ - بنی عمرو بن مالک بن اَوس یا بنی نَبِیت، تیره‌ای از اَوس بودند (جمهره ص ۴۷۰).

^۶ - تیره‌های قبیله اَوس را، بنی اَوس می‌نامیدند (همان، ۳۳۲).

۱۳) همهٔ مؤمنان پرهیزگار باید در برابر هر مسلمانی که ستم کند یا از راه ستمگری چیزی از ایشان بخواهد و یا آهنگ دشمنی و تباهی میان مؤمنان را در سر پیروراند، همداستان به ستیز برخیزند، هر چند وی فرزند یکی از ایشان باشد.

۱۴) هیچ مؤمنی نباید مؤمنی دیگر را به قصاص کافر بکشد یا به کفاری در برابر مؤمن، یاری دهد.

۱۵) پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان، کافران را پناه تواند داد (لسان العرب، ۱۵۵/۴) مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند.

۱۶) هر کس از یهود، از ما پیروی کند، بی‌هیچ ستم و تبعیض، از یاری و برابری برخوردار خواهد شد.

۱۷) آشتی همهٔ مؤمنان یکی است و به هنگام پیکار در راه خدا هیچ مؤمنی نباید جدا از مؤمن دیگر و جز بر پایهٔ برابری و دادگری [مرسوم] در میان مؤمنان، با دشمن از در آشتی درآید (زمخشری، الفائق، ۲۶-۲۵/۲).

۱۸) پیکار گرانی (همان ۲۶/۲)^۲ که همراه ما نبرد می‌کنند، باید به نوبت به پیکار پردازند.

۱۹) مؤمنان، فرد مسلمانی را که مسلمانی دیگر را کشته است، در راه خدا می‌کشند (زمخشری، اساس البلاغه، ذیل واژه «بوا»).

۲۰) بی‌شک، مؤمنان از بهترین و استوارترین راستی و راهیابی برخوردارند.

۲۰ ب. هیچ مشرکی نباید مال یا جان افراد قریش را در پناه خود گیرد و از دستیابی مؤمنی به آنها جلوگیری کند.

^۱- این منظور در توضیح این جمله آورده است: «وفی الحدیث: وَیَجِزُ عَلَیْهِمْ اَذْنَانَهُمْ، اِیْ اِذَا اُجِزَ وَاجِزَ مِنْ الْمُسْلِمِینَ، حُرُّ اَوْ عِبْدٌ اَوْ اَمْرَاةٌ، وَاَحَدًا اَوْ جَمَاعَةً مِنَ الْکُفَّارِ وَ حَقَّرَهُمْ وَاَسْتَهْمَ، جَازَ ذَلِکَ عَلَیْ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِینَ لَا یَنْقُضُ عَلَیْهِ جَوَازَهُ وَاَمَانَتَهُ». یعنی آنگاه که یکی از مسلمانان: چه آزاد، چه برده و چه زن، به یک تن یا به گروهی از کافران پناه دهد، رعایت این پناه، همه مسلمانان را دربر خواهد گرفت، و نباید زنهاری نادیده گرفته شود (لسان، ۱۵۵/۴-جوره).

^۲- الغازی: این کلمه در متن، به عنوان صفت اسب به کار رفته است، ولی منظور، اسب سواراند (همان، ۲۶/۲).

۲۱) هر گاه از روی دلیل ثابت گردد که کسی مؤمنی را بی‌گناه کشته است، باید او را به قصاص کشت، مگر آنکه صاحب خون به ستاندن خونبها راضی شود؛ و همه مؤمنان باید ضلّه قاتل باشند و باید علیه او به پا خیزند.

۲۲) هر مؤمنی که محتوای این نوشته را پذیرفته است و به خدا و روز بازپسین باور دارد، روا نیست که آدمکشی (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۶۵)^۱ را یاری یا پناه دهد، و هر کس که او را یاری یا پناه دهد، بی‌گمان در روز رستخیز گرفتار نفرین و خشم خدا خواهد کشت و توبه و سربهایی (زمخشری، الفائق، ۲/۲۹۲)^۲ از وی پذیرفته نخواهد شد.

۲۳) هرگاه شما مسلمانان در کاری گرفتار اختلاف شدید، [داوری پیامبر] آن را به خدا و محمد(ص) باز گردانید؛ (راه حل آه را در قرآن و سنت پیامبر بجوید).

* * *

۲۴) تا آنگاه که مؤمنان با دشمن در پیکارند، یهود نیز باید در پرداخت هزینه جنگ

^۱ -المُحَدَّث: ابو عبید گفته است: مُحَدَّث کسی را گویند که یکی از حدود خدا درباره وی مسلم گردد و در این صورت، هیچ کس نمی‌تواند از به کار بستن حدّ درباره وی، جلوگیری کند (کتاب الأموال، ص ۲۹۵ - ۹۶) شیخ صدوق آورده است: «عن أمية بن يزيد القرشي قال: قال رسول الله (ص): مَنْ أَخَذَ حَدًّا، أَوْ أَوَى مُخَدِّثًا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ عَدْلٌ وَلَا صَرْفٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْحَدُّ؟ قَالَ: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ، أَوْ مَثَلٌ مِثْلُهُ بِغَيْرِ قَوْدٍ، أَوْ ابْتَدَعَ بِدْعَةً بِغَيْرِ سُنَّةٍ، أَوْ انْتَهَبَ نَهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ. قَالَ: فَقِيلَ: مَا الْعَدْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْفَدْيَةُ. قَالَ: فَقِيلَ: مَا الصَّرْفُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّوْبَةُ. (معانی الأخبار، ص ۲۶۵). از امیة بن یزید قرشی روایت است که گفت: پیامبر خدا فرمود:

«هر کس عمل ناروایی در پیش گیرد، یا آدمکشی را پناه دهد، گرفتار نفرین خدا، فرشتگان و همه مردمان خواهد کشت و در روز رستخیز، سربها و توبه‌ای از وی پذیرفته نخواهد بود. پرسیدند: یا رسول الله «حَدُّ» چیست؟ گفت: کسی که شخص بی‌گناهی را بکشد، یا بی‌قصاص کسی را مثله کند، و یا به دور از سنت پیامبر، بدعتی پدید آورد و یا به غارتی که نباید، دست یازد. گفت: پرسیدند: یا رسول الله «عَدْلٌ» کدام است؟ گفت: فدیة و سربها است. گفت: پرسیدند: یا رسول الله «صَرْفٌ» چیست؟ گفت: توبه و بازگشت به سوی خداست.

^۲ - عدل در این معنی از معادله و برابری یعنی سربها (یا خونبها = فدیة) گرفته شده است، و فدیة عبارت است از پول یا مالی که برای رهایی خود یا دیگران از اسارت، پرداخت می‌گردد (الفائق، ۲/۲۹۲؛ مقایس اللغه، ۴/۴۸۴).

با مؤمنان همراه باشند.

(۲۵) یهود بنی عوف، خود و بستگانشان امتی همراه با مسلمانان هستند (زمخشری، الفائق، ۲۶۷/۲)؛^۱ دین یهود از آن ایشان و دین مسلمانان از آن مسلمانان است؛ مگر کسی که با پیمان شکنی ستم کند (الفائق ۲۶۷/۲) و راه گناه در پیش گیرد، که چنین کسی جز خود و خانواده اش را تباه نخواهد ساخت.

(۲۶) یهود بنی نجار دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

(۲۷) یهود بنی حارث نیز دارای حقوقی برابر با حقوق یهود بنی عوف هستند.

(۲۸) یهود بنی ساعده نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

(۲۹) یهود بنی جشم نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

(۳۰) یهود بنی الأوس نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند.

(۳۱) یهود بنی نعلبه نیز دارای حقوقی برابر با حقوق بنی عوف هستند؛ مگر کسی که [با پیمان شکنی] ستم کند و گناه ورزد، که چنین کسی جز خود و خانواده خود را تباه نخواهد ساخت.

(۳۲) همانا جفنه (جمهره، ص ۳۷۲ و ۳۳۱)^۲ همچون مردم نعلبه، تیره ای از نعلبه هستند.

(۳۳) بی گمان بنی شطیبه دارای حقوقی همسان با قبیله بین عوف اند. روشن است که راستی و استواری بر پیمان، با پیمان شکنی یکسان نیست (الفائق ۲۶۷/۲).

(۳۴) وابستگان قبیله نعلبه، همچون خود آن قبیله اند.

(۳۵) نزدیکان و رازداران (جامع الجامع، ذیل آیه ۱۱۸، آل عمران، ج ۱۹۸/۱) یهودان، چون

^۱ - به علت صلحی که میان یهود بنی عوف و مؤمنان استوار گشته بود و این مردم در رویارویی با دشمن، هماهنگ و هم‌رمز مسلمانان بودند، اینان همچون بخشی از امت اسلام به شمار می آمدند (ابوعبید ص ۲۹۶، الفائق، ۲۶۷/۲).

^۲ - آل جفنه، در مدینه می زیستند و از انصار بودند (جمهره، ص ۳۷۲). آل جفنه از پادشاهان شام بودند (جمهره، ص - ۳۳۱). در اینجا شاید یهود آل جفنه در نظر بوده اند.

خود ایشانند.

۳۶) هیچ یک از آنان جز به اجازه محمد(ص) نباید بیرون رود.

۳۶ ب. نیز هیچ کس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، بر کنار نمی ماند. هر کس به ناگاه کسی را بکشد (ابن اثیر، النهایه، ۴۰۹/۳)، بی گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش باز خواهد گشت، مگر آنکه مقتول ستم کرده باشد که در این صورت، خداوند آن را (چون قصاصی) می پذیرد (ابن هشام، ۱۴۹/۲، پانوش ۳؛ النهایه، ۱۷/۱؛ لسان، ۵۲/۴).

۳۷) در پیکار با دشمنان، هزینه یهود بر عهده خود آنان و هزینه مسلمانان بر عهده خود ایشان خواهد بود؛ و بر هر دو گروه است که در برابر کسی که با شرکت کنندگان در این پیمان نامه به ستیز برخیزد، با همیاری یکدیگر پیکار کنند. نیز باید راستی و نیکخواهی و نیکی، بی هیچ پیمان شکنی (بند ۳۲ پیمان) میان ایشان استوار باشد.

۳۷ ب. هیچ مردی نباید نسبت به هم پیمان خویش، پیمان شکنی کند. پیداست که یاری از آن ستم دیده است.

۳۸) تا آنگاه که مؤمنان سرگرم پیکار با دشمن هستند، یهودان نیز باید همراه مسلمانان هزینه جنگ را بپردازند.

۳۹) درون مدینه برای پذیرندگان این پیمان نامه حرام است (بخاری، ۲۵/۳ - معجم البدان، ۷۵۱/۳، ۳۹۳/۱).

۴۰) پناهنده یا هم پیمان، در صورتی که زیان نرساند و پیمان نشکند، همچون خود پناه دهنده و پیمان دار است (لسان، ۱۵۴/۴ - ۱۵۵).

۴۱) به هیچ یک از افراد خانواده [که دارای سرپرستی است] بی اجازه کسان او،

^۱ - بطائنة الرجل: نزدیک و برگزیده شخصی که رازدار وی نیز به شمار می آید. این معنی از بطائنة الثوب یعنی آستر جامه، گرفته شده است (جوامع الجامع، ذیل آیه ۱۱۸، آل عمران، ج ۱۹۸/۱).

^۲ یعنی درختان آن را نباید برید و درون مرزهای آن، نباید جانوری را شکار کرد (بخاری، ۲۵/۳). یاقوت می نویسد: سخن درست تر آن است که پیامبر(ص) مسافت میان کوه با دره غیر تا أخذ را حرم مدینه قرار داده است (معجم البدان، ۷۵۱/۳، ۳۹۳/۱). نیز بنگرید: (واژه نامه پایان کتاب «حرم» نهایه الأرب، توبری، ۳۲۰/۱).

نباید پناه داد.

۴۲) هر گاه میان متعهدان به این پیمان‌نامه، قتلی (مبین پیمان، بند ۲۲، ش ۱) یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی‌گمان برای رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمد(ص) روی آورند؛ [مشیت] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است (سیره ابن هشام، ۱۵۰/۲، پانوش ۱).

۴۳) هیچ کس نباید به قریش و یاران ایشان پناه دهد.

۴۴) هم‌پیمانان باید علیه کسی که به شهر یثرب بتازد، به یاری هم بشتابند.

۴۵) هر گاه هم‌پیمانان مؤمنان، به صلحی فراخوانده شوند که مؤمنان در آن شرکت جستند، باید در آن شرکت جویند؛ و هر گاه هم‌پیمانان مؤمنان، ایشان را به صلحی فراخوانند، بر مؤمنان است که بدان تن در دهند، مگر صلح و آشتی با کسی که با دین در پیکار است.

۴۵ ب. هزینه هر گروه، [یا هزینه رزمی هر گروه]، بر عهده خود آن گروه است (ابوعبید، ص ۲۹۴).

یهود اوس، خود و وابستگانشان، با نیکی محض و استواری (النهاية، ۱۱۷/۱) بر این پیمان‌نامه، همان پیمانی را پذیرفته‌اند که دارندگان این پیمان‌نامه، بر آن گردن نهاده‌اند. پایداری بر پیمان، آسانتر از پیمان‌شکنی است (الفاثق، ۲۶/۲؛ النهاية، ۱۱۷/۱ «بر»). این پیمان‌شکن است که خود زیان پیمان‌شکنی را خواهد دید. خداوند [گواه] راستینی بر این پیمان‌نامه است و آن را می‌پذیرد.

۴۶) پیداست که این نوشته، ستمگر یا پیمان‌شکنی را از کیفر، باز نخواهد داشت (الفاثق، همان). نیز روشن است که هر کس از مدینه بیرون رود و هر که در مدینه بماند در امان خواهد بود؛ مگر کسی که ستم کند و پیمان شکند. خدا و پیامبرش محمد(ص) پناهگاه پرهیزگاران و استواران بر پیمانند (ابن هشام، ۱۵۰/۲).^۱

^۱ - این پیمان‌نامه، در آغاز آمدن پیامبر اسلام (ص) به مدینه و پیش از وجوب ستاندن جزیه از اهل کتاب، نوشته شده است. چون یهود نیز - چنان که در این پیمان‌نامه یاد شده است - در پیکار با دشمنان اسلام همراه مسلمانان

ب) ساخت دولت - شهر مدینه

این «پیمان عمومی» که رسول خدا(ص) در همان سال نخست هجرت میان عموم ساکنان یثرب، اعم از مسلمانان، یهود و مشرکان، طرح کرد، اولین گام ساختاری برای تأسیس نظم سیاسی براساس وحی اسلامی محسوب می‌شود. بخش‌هایی از این صحیفه مربوط به مسائل داخلی مدینه النبی(ص)، قسمتی مربوط به سیاست خارجی و اشاراتی نیز درباره حقوق مدنی قبایل و افراد هم‌پیمانان آنان است. مجموعه این اشارات، ساخت اولیه دولت - شهر مدینه را تا حدودی توضیح می‌دهد.

۱) ظهور یک «امت»

در آغاز صحیفه پیامبر اسلام(ص) آمده است: «این نوشته محمد(ص) است در میان مؤمنان از قریش و مردم یثرب و هر کسی که از آنان پیروی کرده و به آنان ملحق شد و همراهشان جهاد کند. آنها «امت واحده» هستند». بنابراین از آغاز بر یک مفهوم اساسی که پایه دولت اسلامی را تشکیل می‌دهد، تأکید شده است.

مفهوم «امت» در قانون اساسی مدینه، مفهومی «سیاسی» است؛ زیرا فراتر از اشتراکات و تعلقات اعتقادی مسلمانان، از این حیث که بر بنیاد «قراردادی اجتماعی» استوار است، «قبایل یهودی» و همپیمانان آنها، و نیز «مشرکان» مشمول صحیفه پیامبر(ص) را نیز شامل می‌شود. در بند ۲۵ صحیفه تأکید شده است:

«وَأَنَّ يَهُودَ بَنِي عَوْفٍ أُمَّةٌ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ؛ لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ
مَوَالِيَهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَلَا مِنْ ظَلَمٍ وَأَإِثْمَ فَإِنَّهُ لَا يُؤْتَى الْإِنْفُسَ وَأَهْلَ بَيْتِهِ؛ يَهُودُ
بَنِي عَوْفٍ، خُودٌ وَهُمْ يَمِيمَانَانِ (مَوَالِي) أَنَّهُمْ، بَا مُؤْمِنِينَ يَكُ «أُمَّةٌ» هَسْتَنْدُ؛

باید کارزار می‌کردند، آنان نیز از دست آوردهای جنگی، بهره‌ای می‌بردند (ابوعبید، ص ۲۹۷: الرُّوضُ الْأَنْفُ (به نقل از پانوش ۳، ابن هشام ۱۵۰/۲).

یهود به دین خود و مسلمانان به دین خودشان: مگر کسی که ایا پیمان شکنی] ستم بکند و گناه نماید، و چنین کسی جز خود و خاندانش را دچار زحمت نخواهد کرد.»

بندهای بعدی «صحیفه»، دیگر قبایل و تیره‌های یهود و موالی (هم‌پیمانان) آنها را همانند حقوق سیاسی و مدنی یهود بنی عوف لحاظ می‌کند. بدین‌سان، آنان نیز به اعتبار قراردادی که در این صحیفه لحاظ شده است، داخل در مفهوم «امت» می‌باشند. بخش‌های دیگر «پیمان مدینه» حاکی از آن است که مشرکان مشمول این صحیفه نیز، به رغم تضاد اعتقادی با مسلمانان، جزئی از «امت» تلقی شده‌اند. قسمت دوم بند ۲۰ پیمان به نکته بسیار مهمی اشاره دارد:

«هیچ مشرکی نباید مال و جان کسی از قریش را حمایت کند و پناه دهد و از دستیابی مؤمنی بر او حایل شود.»

این اشاره نشان می‌دهد که؛ اولاً، مشرکانی به رغم عدم ایمان اسلامی، داخل در معاهده پیامبر(ص) و بنابراین مفهوم «امت» در این مقطع از تاریخ سیاسی اسلام بوده‌اند؛ ثانیاً، آنان به جز مورد استثنایی قریش، می‌توانستند به دیگر مشرکان غیرقریش امان مالی و جانی دهند. اقدامی که همانند تک تک مسلمانان، حق آحاد مشرکان شامل پیمان بوده و مسلمانان - بنا به الزام پیمان - ملتزم به رعایت تعهدات آنان بودند.

به هر حال، مفهوم «امت» در «پیمان مدینه» بی‌آنکه منحصر در مسلمانان باشد، یهود و مشرکان مشمول پیمان را نیز شامل می‌شده است. شمار مسلمانان در نخستین سال هجرت و در آستانه تشکیل دولت - شهر مدینه النبوی(ص) متفاوت گزارش شده است. وجود سه گزارش از حدیثه، اعمش و ابو معاویه، بر تأکید پیامبر اسلام در سرشماری مسلمانان اشاره دارد؛ حدیثه و اعمش هر کدام شمار مسلمانان را یک‌هزار و پانصد مرد [مسلح] ذکر کرده‌اند، اما در گزارش ابومعاویه بین ششصد تا هفتصد تن تخمین زده شده است (حمیدالله، نامه ما ... ص ۱۱۳). گفته شده است که این تفاوت، یا برای این است که سرشماری ابومعاویه در اوائل سال اوّل هجرت بوده، یا نتیجه دقت بیشتر دو راوی

دیگر است (زرگری نژاد، ص ۳۵۳).

۲) پیدایش حرم: مرزهای جغرافیایی مدینه النبوی(ص)

در بند ۳۹ قانون اساسی مدینه آمده است؛ «وإن یثرب حرام جوفها لأهل هذه الصحيفة: داخل شهر یثرب برای اهل این صحیفه منطقه امن و حرم می‌باشد». پیامبر(ص) در ادامه صحیفه افزوده است که «پناهنده هر کس مانند خود او است، زیان و جرّمی نباید به او برسد». اما آنچه در صحیفه پیامبر اسلام(ص) اهمیت بیشتری دارد، تأکید بر این نکته است که: «هیچکس جز به اجازه اهل حرم (مدینه) نمی‌تواند پناهنده حرم شود».

ابن جحیفه از سندی نام می‌برد که نزد علی(ع) بوده در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، محمد فرستاده خدا گفت: «هر پیامبری را حرمی است و مدینه، حرم من است» (سهودی، وفاء الوفاء، ۹۲/۱ - حمید الله، ص ۱۱۲). از کعب بن مالک نیز روایت شده است که گفت: «پیامبر خدا(ص) مرا فرستاد تا بر بلندی‌های مخیض، الحیفاء، ذوالعشیره، وتیم، که کوههای مدینه‌اند، نشانه‌گذاری کنم» (همان). محمد حمیدالله به نقل از المطری در تاریخ مدینه می‌نویسد: «پیامبر خدا(ص) شماری از یاران خود را فرستاد تا حدود حرم مدینه را از هر سو، نشانه‌گذاری کنند. المطری نامهای این نشانه‌ها را به تفصیل یاد کرده است. حدود مدینه میان دو بازوی آن از خاور و باختر، و میان کوه ثور در شمال و کوه عیر در جنوب قرار داشته و وادی العتیق درون حرم مدینه بوده است» (همان، ص ۶۵۹).

حرم که در مقابل «حل» مرزبندی جغرافیایی شده است، محدودیت‌ها و احکام ویژه‌ای دارد: ممنوعیت جنگ و خونریزی (به غیر از وضعیت دفاعی)، منع قطع درختان حرم، عدم تعدی به کسانی که پناهنده حرم شده‌اند، حرمت مسافران، قصاص غیرقاتل، منع ضرب غیر ضارب و ... از جمله احکام ویژه تعریف شده است که موجبات امنیت درون حرم را تدارک می‌کرده است.

۳) استقلال داخلی قبایل

صحیفه پیامبر(ص) واحدهای قبیله‌ای آن روز مدینه را به رسمیت شناخته و استقلال در سنن و رسوم داخلی: «ربعه» حق پناهندگی و دیه مشترک این واحدها را تضمین کرده است. بدین سان، نوعی نظام سیاسی طراحی شده است که در عین انسجام کلی، بر استقلال داخلی واحدهای تشکیل دهنده امت تأکید شده است.

مفهوم ربعه یا رباعه در این خصوص معنایی حقوقی و سیاسی دارد: «أنهم أمة واحدة علی رباعتهم» یعنی هر قبیله بر «رباع» خود خواهد بود؛ به همان ترتیبات و سننی که سابق داشتند. زیرا الربعه به معنای حالت و وضعیت پیشین از حیث رسوم و سنن قبیله‌ای است (همان، ص ۱۱۰، جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت...، ص ۴۷). بندهای سوم تا یازدهم صحیفه با تصریح به نام تک تک قبایل اعم از مهاجرین قریش و انصار مدینه، بر حفظ استقلال درونی و منزلت پیشین آنان تعهد نموده است. به دنبال این تعهدات تعیین کننده، تأکید شده است که «کل طائفه منهم تفدی عانیها بالمعروف والقسط بین المؤمنین»؛ هر طایفه‌ای بر اساس معروف و رعایت قسط بین مؤمنان، برای آزادی اسیران خود فدیة خواهند پرداخت؛ این تعبیرات که تعهدات متقابل قبایل مدینه را می‌رساند، همراه با ذکر یکایک قبایل و بطون آنها تکرار می‌شود، و این تکرار به معنای مشارکت رسمی و همسنگ آنان در «عهدنامه» است.

پیامبر اسلام(ص)، چنین استقلالی را به قبایل یهود مدینه و هم‌پیمانان آنان نیز سرایت می‌دهد: تصریح رسمی بر این نکته که یهود عضو پیمان، به همراه مسلمانان «امت واحده» را تشکیل می‌دهند. در این امت واحده، «مسلمانان بر دین خود و یهودیان نیز دین خود را خواهند داشت». این تأکید به این معنی است که قبایل یهود علاوه بر استقلال در مفهوم عمومی «ربعه»؛ سنن پیشین، استقلال مذهبی خود را نیز حفظ می‌کنند (جعفریان، همان، ص ۴۹). بندهای ۲۴ - ۳۵ «عهدنامه» ضمن تصریح به نام قبایل یهود، استقلال داخلی یکایک آنان را همانند یهود بنی عوف تضمین کرده است (عاطف،

ص ۵۳۵، مجلسی، بحارالانوار، ۱/۱۱۰-۱۱۱)^۱.

بدین سان، به نظر می‌رسد که پیامبر اسلام(ص)، با رسمیت دادن به خود مختاری داخلی قبایل از حیث ربه، زمینه‌های حقوقی لازم برای تحقق نوعی فدرالیسم قبایلی را در دولت - شهر مدینه تدارک نموده است. نوعی از ساختار حقوقی - سیاسی که پیامبر اسلام(ص) تا آخر عمر خود متعهد به تعهدات آن بود و اگر تحولاتی رخ داد که در آینده اشاره خواهیم کرد، نه از جانب پیامبر اسلام، بلکه به دلیل نقض آشکار مفاد «عهدنامه» از سوی قبایل یهود و ... بوده است.

۴) فرد و فردگرایی

مفهوم «امت»، و نیز تضمین رسمی «روابط قبیله» در نظام نامه پیامبر(ص) به معنای محو شخصیت و هویت فرد نیست. بلکه آزادی، برابری حقوقی افراد امت، و مسئولیت‌های فردی از وجوه برجسته صحیفه محمد(ص) است. در بند ۱۵ صحیفه آمده است: «وَأَنْ ذَمُّهُ اللَّهُ وَاحِدَةٌ يُجِيرُ عَلَيْهِمْ اَدْنَاهُمْ، وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ مَوَالِي بَعْضٍ دُونَ النَّاسِ: پیمان و پناه خدا برای همگان یکسان است، و فرودست‌ترین مسلمانان می‌تواند از جانب سایر مسلمانان تعهد کند (و کافران را پناه دهد) مؤمنان در برابر دیگران یاور یکدیگرند. این بند از منشور مدینه، در حالی تصریح و تعهد شده است که بر اساس سنن جاهلی فقط اشراف قبایل حق جوار و امان داشتند نه دیگران.

^۱ - گفته می‌شود یهودیانی که در این پیمان نامه نام قبایلشان ذکر نشده، مانند یهود بنی قریظه، بنی قینقاع و بنی نضیر در عین حال که از طریق شبکه پیمان‌ها به یهود مشمول پیمان مدینه وصل بودند، در پیمان جداگانه‌ای به امضاء کنندگان پیمان فوق پیوستند و بدین سان، رابطه‌ای برابر میان همگی قبایل مدینه برقرار شد. هر یک از رؤسای قبایل فوق، به ترتیب، کعب بن اسد از بنی قریظه، حی بن اخطب از بنی نضیر، و مخیریق از بنی قینقاع توافقنامه را امضاء کردند.

- سمیع عاطف الزین، محمد در مدینه، پیشین، ص ۵۳۵.

- محمد تقی مجلسی، بحارالانوار (تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا) ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

- سید محمد تقی، پیشین، ص ۱۰۵.

همچنین در بند ۳۷: «وَأَن لَّيَأْتِمَنَّ أَمْرًا بِحَلِيفَةٍ وَأَنَّ النَّصْرَ لِلْمَظْلُومِ؛ هیچ فردی حق تجاوز به حقوق هم‌پیمان خود را ندارد، پیدا است که یاری از آن ستم‌دیده است. در بند ۳۶ به مجازات فردی اشاره دارد و می‌نویسد: هیچکس از کیفر زخمی که بر کسی وارد آورده است، بر کنار نمی‌باشد. هر کس به ناگاه کسی را بکشد بی‌گمان زیان آن جنایت به خود وی و خاندانش بر می‌گردد. لایکسب کاسب الأ علی نفسه [۴۷]: هر کسی هر کاری انجام دهد نتیجه‌اش عاید خود او خواهد شد... و خداوند پناه دهنده نیکوکاران و پرهیزگاران است.

(۵) حاکمیت

حاکمیت را معمولاً یکی از ارکان هر دولت دانسته‌اند. منظور از حاکمیت، البته، انحصار مشروع قدرت است؛ قوانین یک جامعه را وضع، تفسیر، اجراء و تغییر می‌دهد. در صحیفه مدینه، حداقل در پنج مورد به مسئله حاکمیت خداوند اشاره شده و در دو مورد، داوری نهایی را به عهده خدا و رسول خدا(ص) گذاشته است. در بند ۲۳ خطاب به مؤمنان آمده است:

«وَأَنَّكُمْ مَعًا اِخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَاسِرِ مُحَمَّدٌ؛ و هر گاه شما مسلمانان در کاری دچار اختلاف شدید، [داوری درباره] آن را به خدا و محمد(ص) باز گردانید.»

فقره فوق به حاکمیت خدا و رسول(ص) در میان مسلمانان اشاره دارد. اما بند ۴۲ صحیفه که در ذیل مواد مربوط به تعهدات متقابل یهود و مسلمانان آمده است، دامنه حاکمیت خداوند و رسول(ص) را به تمام اهل صحیفه، بنابراین، یهود و مشرکان مشمول عهدنامه سرایت می‌دهد:

«هرگاه میان متعهدان به این پیمان نامه، قتلی یا رویدادی ناگوار و یا ناسازگار که خطر تباهی همراه داشته باشد، روی دهد، بی‌گمان برای

رهایی از آن، باید به خدا و پیامبر وی محمد(ص) روی آورند (فأن مردّه الی الله و الی محمد رسول الله)؛ [مشیت] خداوند بر نگهداشت و پذیرفتن این نوشته جاری است».

بدین سان، حاکمیت و قدرت قضایی پیامبر(ص) در حوزه حقوق عمومی تنها به مسلمانان محدود نمی‌شد، بلکه شامل یهود و مشرکین از اهل یثرب و هر آن کسی که با آنان و همراه آنان پیکار کرده نیز، می‌شده است. احتمالاً مقصود از عبارت: «من تبعهم فلیحق بهم وجاهد معهم»، چنانکه احمد العلی اشاره می‌کند، قبایلی از اهل مدینه‌اند که بر دین اسلام نگرویده بودند و رسول خدا(ص) بدون آنکه اجباری در پذیرش اسلام داشته باشند، آنان را وارد پیمان صحیفه و بنابراین، شمار «امت» نموده است. پیامبر اسلام مرجع و داور همه این گروهها در اختلافاتی بود که ممکن بود موجب اختلال در امنیت و نظم عمومی دولت - شهر مدینه شود (احمد العلی، صص ۹۲-۹۳).

۶) قانون

قانون‌گذاری سیاسی، مالی، قضایی، مدنی و عبادی از اهم اقداماتی بود که در مدینه النبی(ص) و بیشتر در قالب آیات مدنی قرآن، و اقدامات پیامبر اسلام(ص) انجام گرفت. در مدینه آیات الاحکام اسلامی، که حدود پانصد آیه است، شروع و نازل شده است. این آیات که در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی قرار دارند، به تدریج هویت مستقل جامعه اسلامی را شکل دادند.

پیامبر اسلام(ص) در نخستین روزهای ورود به مدینه، و در راه قبا به مدینه، برای اولین بار در اسلام نماز جمعه بپا داشت و تشریح نماز جمعه را اعلام کرد (طبری، تاریخ طبری، ۹۲۶/۳).^۱ در همین سال اول هجرت، چگونگی «آذان» به مثابه قاعدهٔ اعلان اوقات

^۱ - طبری، تاریخ طبری، پیشین، ج ۳، ص ۹۲۶. البته پیامبر(ص) در نامه‌ای به مصعب بن عمیر قبلاً دستور برگزاری نماز جمعه را داده بود، محمدحمید الله، پیشین، ص ۹۶.

شرعی، نماز جماعت، مراسم و ضرورت‌های اجتماعی خاص که نیاز به تجمع فوری مسلمانان داشت، تعیین شد (المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۲/۲۸۹).

در سال دوم هجرت، احتمالاً در ماه شعبان، آیات (۱۴۲-۱۴۴ بقره) تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه مکه نازل شد، و در همین ماه شعبان، روزه ماه رمضان مقرر و واجب گردید. در همین سال، زکات فطره و نیز نماز عید فطر تشریح شدند (طبری، ۳/۹۴۲-۹۴۳). ابن کثیر تشریح «زکات اموال» را نیز ذیل حوادث سال دوم هجرت ذکر کرده است (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۳/۲۷۱ و ۳۷۰). همچنین، طبری، با درج حادثه بنی قینقاع در ذیل رویدادهای سال دوم، در مورد تشریح «خمس» از غنایم جنگی می‌نویسد: «و نخستین بار بود که پیامبر اسلام خمس گرفت، و خمس غنایم را بر گرفت و چهار خمس [4/5] دیگر را به یاران خود داد.» (طبری، ۳/۹۹۸). بر خلاف طبری، برخی مؤرخین، حادثه بنی قینقاع را که منجر به خروج آنان از مدینه شد، در اوایل سال سوم ثبت کرده‌اند.

به هر حال، زنجیره تشریحات (وضع قوانین شرعی) که عمدتاً در سال‌های اول هجرت صورت گرفت، هویت فردی و اجتماعی مسلمانان را حول محورهای معینی استوار نمود. بدین‌سان تعیین و تشخیص مسلمین به عنوان امتی خاص، در درون ساختار معینی از نظام سیاسی، که دولت - شهر مدینه النبی (ص) نامیده می‌شد، تکوین و تولد یافت؛ و نشو و نما و تحولات تعیین کننده خود را در تاریخ زندگی بشر آغاز نمود.

ج) تحولات دولت پیامبر(ص)

دولت پیامبر(ص) در چهار سال نخست هجرت، تنها محدود به مدینه بود. در آن هنگام، چنان که گذشت، هجرت به مدینه و استقرار در آن شرطی بود که بر هر تازه مسلمانی قرار داده می‌شد. هنگامی که اسلام پس از سال چهارم به قبایل حجازی اطراف مدینه گسترش یافت، به تدریج شرط هجرت برداشته شد. شرط هجرت با فتح مکه در سال هشتم هجرت، به طور کلی لغو شد. در کیفیت فتح مکه که صلح آمیز یا فتح نظامی؛ مفتوحه العنوه بوده است، اختلاف نظر وجود دارد (مسعودی، ۲/۲۹۰). اما این

نکته اجماعی است که با قرار گرفتن مکه در دایره دارالاسلام، دیگر قبایل بطور مسالمت‌آمیز و داوطلبانه به دولت پیامبر(ص) پیوستند.

گسترش دولت پیامبر(ص) به قبایل خارج از مدینه، نه تنها موجب دگرگونی در دولت پیامبر(ص) نشد، بلکه دقیقاً براساس الگوی دولت مدینه استوار بود؛ الگویی که به موجب پیمان مدینه، استقلال داخلی قبایل را از حیث «ربعه» و جغرافیا (محلّه یا منطقه زیست قبایل) تثبیت کرده بود. بدین سان، نه تنها الغاء ساختار قبایلی از لوازم گسترش دولت پیامبر(ص) نبود، بلکه پیامبر اسلام «قبیله» را در درون «امت» جای داد و بی‌هیچ تعارضی، تمامی استعدادها و انرژی نهفته در الگوی قبیله را در راستای گسترش دولت خود استخدام نمود.

همین که شهرها و دهکده‌ها و گروههای قبایلی شبه جزیره عربستان به اسلام و برتری دولت پیامبر(ص) اقرار داشتند، رسول خدا(ص) رؤسای قبایل و نظم درونی آنان را برقرار داشت و فرمان عزل آنان یا دخالت در جایگاه آنان را نداد. در برخی روایات اهل سنت آمده است که پیامبر اسلام(ص) فرمودند: «گزینش شما در جاهلیت، اختیار شما در اسلام است» (احمدی‌العلی، ص ۲۳۱).

۱- صلح حدیبیه و گرایشات جهان شمول

منابع تاریخی تصریح کرده‌اند که دعوت‌های همگانی و جهانی پیامبر اسلام(ص) از سال ششم هجرت و پس از صلح حدیبیه آغاز شده است (طبری، ۱۱۳۵/۳ - ۱۱۴۴. مسعودی، مروج الذهب، ۲۸۹/۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ۵۶۹/۴). گفته می‌شود که در ماه ذی الحجه همین در این سال، شش نامه مهم پیامبر(ص) توسط شش تن از سفیران او به سوی پادشاهان ایران، روم، غسان، اسکندریه، حبشه و دیگر قبایل بزرگ عرب فرستاده شد (ابن کثیر، ۵۶۹/۴) از آن پس نیز ارسال این گونه نامه‌ها تداوم پیدا کرد. علی احمدی میانجی

مجموعه نامه‌های پیامبر اسلام(ص) را، با توجه به موضوع آنها، به چهار دسته تقسیم نموده است (احمدی، مکاتیب الرسول، ج ۳۲/۱، ثقی، ۲۲۵).

الف) نامه‌های دعوت و تبلیغی پیامبر اسلام (۳۳ نامه)

ب) معاهده نامه‌ها، پیمان نامه‌ها و امان نامه‌ها (۴۴ نامه)

ج) نامه‌هایی که در مورد اقطاع و واگذاری زمین‌ها صادر کرده است (۱۹ نامه)

د) نامه‌هایی که درباره موضوع‌های گوناگون صادر شده است (۴۱ نامه)

احمدی میانجی اضافه می‌کند که مضمون همه نامه‌های دعوتی پیامبر(ص) به سران دولت‌ها و قبایل، به یک شکل است؛ هر چند کلمات و الفاظ گوناگون دارند، اما همگی از دعوت به پذیرش اسلام و آیین حق سخن گفته‌اند.

ذکر کامل نامه‌های پیامبر(ص) در اینجا، به این دلیل که متون مستقلی به توصیف و تحلیل آنها پرداخته است، وجهی ندارد اما اشاره به برخی نکات، از دیدگاه پژوهش حاضر، خالی از فایده نمی‌نماید؛ پیامبر اسلام(ص) دعوت همگانی و رسالت جهانی خود را از سال‌های اول بعثت، به مناسبت‌های مختلف طرح کرده بود. اما اقدام جدی پیامبر(ص) به ارسال رُسل و نامه‌ها به سران دولت‌های وقت، نشان می‌دهد که حضرت رسول(ص) در سال ششم هجرت، به تحلیلی جدید از وضعیت مسلمانان از یکسو، و وضعیت شبه جزیره و دنیای بیرون، از سوی دیگر رسیده بود.

پیامبر اسلام(ص) تجاوزات قریش را پشت عهدنامه صلح حدیبیه متوقف کرده بود. پیمان حدیبیه حاکی از نوعی توازن قوا بین مسلمانان و مشرکان قریش در مکه است و در نتیجه آن، اولاً: منازعات قدرت از سلاح و شمشیر به عرصه‌های غیرنظامی، از جمله منطوق عقیده و تبلیغ عبور می‌کند، ثانیاً: آزادی عمل، امنیت و امکانات فرهنگی - سیاسی گسترده‌ای در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد. بند ۳ پیمان حدیبیه، متارکه جنگ بین مسلمانان و قریش مکه را به مدت ده سال تضمین می‌کند. در بند ۴ آمده است که «هر کس از یاران محمد(ص) که به قصد حج یا عمره و یا تجارت به مکه درآید، جان و مالش در امان است». و سرانجام در بند ۷ به آزادی مردم در پیوستن به پیامبر(ص) یا

قریش اشاره شده و تصریح می‌کند: «هر کس می‌خواهد به محمد(ص) پیوندد و به پیمان او در آید، چنان کند و هر کس می‌خواهد به قریش پیوندد، و با ایشان هم پیمان گردد، چنان کند» (حمیدالله، ص ۱۲۸).

پیامبر اسلام(ص) تحولات منتهی به صلح حدیبیه را آغازی برای فتح مکه می‌دانست و آیات قرآن نیز این صلح را فتح و پیروزی آشکار معرفی کرد. گفته شده است که سوره فتح درباره صلح حدیبیه نازل شده و آیاتی از آن درباره بیعت رضوان است. در آغاز سوره آمده است: «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً» جابر هم می‌گفت ما فتح مکه را جز از روز حدیبیه نمی‌دانیم (احمدی، مکاتیب الرسول، ۲۸۵/۱. جعفریان، سیره، صص ۵۹۲-۵۹۳) از امام صادق(ع) نقل شده است که پس از گذشت مدتی از صلح، اسلام چنان رشد یافت که نزدیک بود بر مکه مستولی شود. مسلمانان و مشرکان در هم آمیختند و اسلام در دل‌هایشان نفوذ کرد و در سه سال پس از آن - تا سال هشتم - عده بی‌شماری مسلمان شدند که خود بر شمار مسلمانان افزود (جعفریان، ص ۵۹۳). ابن‌هشام به نقل از زهری می‌نویسد:

زهری گوید: در اسلام پیروزی و فتحی بزرگتر از آن [صلح حدیبیه] نبود، زیرا تا به آن روز مسلمانان همیشه در حال جنگ بودند و فرصت تفکر و تعقل در دستورات اسلامی را نداشتند، و از آن روز به بعد در اثر صلحی که واقع شد مسلمانان احساس امنیتی برای خود کردند و برای پیشرفت اسلام در مناطق جدید و افراد تازه شروع به فعالیت تازه‌ای کردند. چنانکه در فاصله همان دو سالی که تا فتح مکه طول کشید افراد بسیاری داخل در اسلام شدند که اگر بیشتر از مسلمانان قبل از آن نبودند به طور مسلم کمتر هم نبودند (ابن‌هشام، ۲۱۹/۲-۲۲۰).

علاوه بر موقعیت برتر مسلمانان در شبه جزیره، پیامبر اسلام(ص) در لحظه‌ای از شرایط تاریخی قرار گرفته بود که می‌توانست به ارسال نامه و دعوت از سران امپراطوری‌ها و دولت‌های بزرگ خطر کند. زیرا او افزون بر عزم استوار در دعوت

اسلامی و ایمان مطلق به تأیید خداوند، ارزیابی داهیانهای نیز از اوضاع داخلی، اضطراب و فروپاشی اجتماعی در امپراطوری‌های بزرگ ایران و روم داشت: امری که از وجود نوعی «بحران معنا» در جهان سیاسی - اجتماعی آن روز حکایت داشت. این بحران چنان بود که هیچیک از امپراطوران و رهبران مخاطب پیامبر(ص)، توفیق تهدید عملی نسبت به جماعت مسلمانان صدر اسلام را نداشتند. بدین سان پیامبر اسلام(ص) با ارسال این نامه‌ها شاید اهداف جهانی و منطقه‌ای ویژه‌ای را دنبال می‌کرد. از جمله اهداف جهانی می‌توان به دو نکته زیر اشاره کرد:

الف) عرضه محتوای کلی آیین اسلام به جهانیان، یا حداقل اعلان ظهور دین خاتم به مردمان دوردست. روشن است که نامه به سران امپراطوری‌ها موجب طنین نام اسلام و پیامبر اسلام در محافل و اجتماعات و خانه‌ها شده و اذهان کنجکار را به تکاپو وا می‌داشت.

ب) اطلاع و ارزیابی از افکار عمومی جهانیان نسبت به دین جدید و نیز آگاهی از نیت‌ها و سیاست‌های فرمان‌روایان مختلف نسبت به دین اسلام و دولت جدید التاسیس مدینه. این نکته از این حیث حیاتی می‌نمود که تنظیم سیاست خارجی و استراتژی دفاعی پیامبر(ص) نسبت به دولت‌های دور و نزدیک، و هم‌پیمانان آنان در همسایگی شبه جزیره را رقم می‌زد (معطی، ص ۳۵۱).

از جمله مهمترین اهداف منطقه‌ای پیامبر(ص) در طرح دعوت عمومی رهبران سیاسی، می‌توان به سه محور اساسی زیر اشاره نمود:

۱- فراخوانی قدرت‌های مسیحی منطقه (مثل یمن و حبشه و مصر) به اتحاد سیاسی در پرتو اصول مشترک اعتقادی.

۲- پیشنهاد اتحاد و حمایت سیاسی و نظامی به مجامع کوچک اهل کتاب (مثل یهود) در مناطق مختلف شبه جزیره ضمن احترام به آزادی مدنی و اعتقادی این اقلیت‌ها.

۳- دعوت قبایل مشرک به اسلام و یا به اتحاد سیاسی با حکومت مدینه و

برخورداری از حمایت‌های مالی و نظامی ناشی از پیمان با مسلمین (زرگری نژاد، ص ۵۱۹). به هر حال، نامه‌های پیامبر(ص) به امپراطور ایران و روم و فرمانروای غسان، اگر چه با پاسخ مساعدی مواجه نشد، اما این کوشش‌ها به تدریج پایه‌های اقتدار دولت مدینه را چنان استوار کرد که قدرت‌های محلی دعوت پیامبر(ص) به اسلام یا اتحاد سیاسی و نظامی با دولت اسلامی را به جد مورد تأمل قرار دادند. در طی سال هفتم و هشتم تعداد قابل توجهی از حکام محلی اعم از پادشاه عمان، فرمانروای یمامه، بحرین، نجران، همدان و یمن به اسلام گرویده یا از طریق پیمان‌های سیاسی و پرداخت جزیه به اردوی مسلمانان پیوستند.

۲- فتح مکه؛ پیامدها و نتایج

چنانکه گذشت، شرایط فرهنگی - سیاسی و نظامی پس از پیمان حدیبیه، موازنه قوا در شبه جزیره را به سود مسلمانان به هم زده بود. اما یک حادثه حقوقی موجب تسریع پیامبر(ص) در بسیج ده هزار نفری برای فتح مکه گردید: پس از گذشت ۲۲ ماه از پیمان حدیبیه، قریش با یاری قبیله بنی بکر، حدود ۲۳ تن از قبیله خزاعه را که هم‌پیمان مسلمانان بودند، در یک حمله شبانه کشتند و بدین ترتیب، مفاد پیمان حدیبیه را نقض کردند. به هر حال، فتح مکه در رمضان سال هشتم هجرت صورت گرفت و با وارد شدن مکه در حوزه حاکمیت مسلمانان، بسیاری از قبایل اطراف نیز به تدریج اسلام را پذیرفتند، یا از طریق پیمان‌هایی به پیامبر اسلام پیوستند. مسعودی این واقعه را در عبارت کوتاهی بیان می‌کند و می‌گوید: زمانیکه مکه فتح شد، عرب تسلیم اسلام شد؛ فلما فتح مکه انقادت العرب للاسلام (مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۹). در زیر، به اختصار، به پیامدهای فتح مکه اشاره می‌کنیم.

الف) وفود؛ نمایندگان سیاسی قبایل

سال نهم هجرت را سال «وفود» یا سال «اسلام قبایل» نامیده‌اند. ابن هشام می‌نویسد:

پس از آنکه رسول خدا(ص) مکه را فتح کرد و از جنگ تبوک نیز فراغت یافت، و به دنبال آن، هیأت اعزامی ثقیف از هر سو به مدینه آمده و اسلام اختیار کردند، از جانب سایر قبایل عرب نیز هیأت‌های اعزامی از هر سو به مدینه رو آورد و به همین مناسبت آن سال را سال «وفود» نامیدند (ابن مشام، ۳۴۹/۲، ابن خلدون، ۴۵۴/۱).

منابع اسلامی به غلت کثرت این وفدها (هیأت‌ها) زمان و جزئیات دقیق همه آنها را ثبت نکرده‌اند، اما اتفاق نظر وجود دارد که سرآغاز این هیأت‌ها پس از غزوه تبوک بود که در ماه رمضان سال نهم هجری رخ داد و در سال‌های بعد، تا زمان رحلت پیامبر اسلام (سال ۱۱ هجرت) استمرار داشت.

مجموعه مذاکرات و توافقات پیامبر اسلام(ص) با هیأت‌های سیاسی حاضر در مدینه را می‌توان در سه محور اساسی جمع‌بندی کرد: فرهنگی، سیاسی و اقتصادی.

۱- مسائل اعتقادی: مسائل اعتقادی، بویژه توحید، در رأس همه گفتگوهای پیامبر اسلام با «وفود» قرار داشت. پیامبر اسلام(ص) در تمام توافقی‌نامه‌های خود با هیأت‌های سیاسی، توحید را مورد تأکید قرار داده‌اند: در نامه‌ای خطاب به اسقف نجران آمده است: «فانی ادعواکم الی عبادۃ الله من عبادۃ العباد». همچنین در مورد همه انسان تأکید شده است که «هر گاه شما گواهی دادید که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده خداست، و نماز را بپای داشتید و زکات را دادید به راستی که خونها و اموال و زمین‌های شما در امان خدا و رسول خدا است» (یعقوبی، ۴۴۸/۱ - ۴۴۹).

دربارهٔ محاجه و شرط گذاری در باب مسائل اعتقادی، داستان نمایندگان ثقیف، مشهور است. این نکته از آن روی اهمیت دارد که وفد ثقیف (از طائف) از جمله نخستین وفدها و نیز مهم‌ترین قبیله‌های عرب محسوب می‌شدند. چنان قدرتی در خود احساس می‌کردند که در مسائل اعتقادی - که مورد تأکید پیامبر(ص) بود - شروطی را طرح کنند. در مقابل پیامبر اسلام نیز اگر تسلیم شروط آنان می‌شد، به ناگزیر باید چنین توافقاتی را به دیگر هیأت‌های نمایندگی نیز تعمیم می‌داد. بنابراین سرنوشت مذاکره با

وفد ثقیف، در واقع الگوی تمام وفود عرب بود. و البته پیامبر اسلام (ص) زره‌ای در اعتقادات اسلامی کوتاه نیامد و دیگر وفود نیز هرگز چنین شروطی طرح نکردند.

هیأت نمایندگی ثقیف چند شرط برای پذیرش اسلام مطرح کرد: حلال شمردن «زنا»، حلال شمردن «ربا» و حلال شمردن «شراب» از جمله این شروط بود. آنان همچنین خواستند تا «بُت» آنان که «الرَّیْبَةُ» یا «لَات» نام داشت، بر جای بماند؛ و چون پیامبر اسلام (ص) این شرط را هم، همانند شروط قبلی نپذیرفت، با اندکی تقلیل تقاضا کردند که بُت آن‌ها سه سال، یا حداقل ۲ سال، یا ۱ سال به حال خود باشد. حتی اصرار کردند که لاقبل یک ماه برای ویران کردن بُت مهلت داشته باشند، اما پیامبر اسلام (ص) چنین تعهدی را به عهده نگرفتند. ابن هشام اضافه می‌کند که هیأت نمایندگی ثقیف سرانجام دو شرط دیگر را مطرح کردند: یکی آنکه پیامبر (ص) آنان را از «نماز» معاف کند؛ پیامبر اسلام نیز فرمود: دینی که در آن نماز نباشد خیری در آن نیست. آنگاه ثقیف شرط آخرشان را طرح کردند؛ گفتند که پیامبر (ص) آنان را از شکستن بت‌هایشان به دست خودشان معاف دارد. و پیامبر نیز پذیرفت تا کسانی را برای انهدام بت ثقیف به طائف بفرستد. این فرستادگان ابوسفیان بن حرب (رئیس قریش در مکه جاهلی) و مغیره بن شعبه از مسلمانان اهل قبیله بنی معتب از ثقیف بودند (ابن هشام، ۳۴۴/۲-۳۴۵. ابن خلدون، ۴۵۲/۱-۴۵۳).

۲- تعهدات مالی وفود: تعهدات مالی وفود، شامل زکات برای مسلمانان و جزیه برای غیرمسلمان اهل کتاب بود. طبری نقل می‌کند که زکات در سال نهم هجرت مقرر شد و آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ» (توبه / ۱۰۴) در همین سال نازل شد (طبری، ۱۲۵۳/۴).

منظور از «صدقه» همان «زکات» است. و از آن روی که رؤسای قبایل جاهلی 1/4 اموال قوم خویش و هم‌پیمانان را برای خود اختصاص می‌دادند (همان، ص ۱۲۴۴). همواره این تصور در ناخودآگاه عرب وجود داشت که زکات اسلام (عشر) با اندکی تخفیف همان رباع 1/4 جاهلی است و همان امتیازات جاهلی را باز تولید می‌کند. پیامبر

اسلام(ص) برای حذف این تصورات از افکار عمومی، در متن هر پیمان و معاهده‌ای تصریح می‌کرد که زکات برای محمد و اهل بیت او حلال نیست، بلکه برای کمک به فقرای مؤمنان است. رسول خدا در نامه‌ای به مردم یمن، ضمن توضیح جزئیات احکام زکات، افزود: «وَأَنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِأَهْلِهِ إِنَّمَا هِيَ زَكَاةٌ تُؤَدُّنَهَا إِلَىٰ فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ صدقه [همان زکات] برای محمد و خاندانش روا نیست، بلکه آن زکاتی است که در راه خدا به بینوایان مؤمنان می‌رسانید». همین عبارت در نامه به همدان هم آمده است: «وَأَنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِأَهْلِ بَيْتِهِ، إِنَّمَا هِيَ زَكَاةٌ تُزَكُّونَهَا عَنْ أَمْوَالِكُمْ لِفُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ» (یعنی، ۴۴۶/۱-۴۴۹).

بدین ترتیب، پیامبر اسلام، فلسفه و جوب زکات برای مسلمانان را توزیع اجتماعی ثروت معرفی کرد و قرآن کریم با اشاره به مصارف هشتگانه زکات، موارد دقیق مصرف آن را معین نمود:

«انما الصدقات:

- ۱- للفقراء: رفع نیاز فقیران
 - ۲- والمساکین: رفع درماندگان
 - ۳- والعاملین علیها: حقوق دست‌اندرکاران امر زکات
 - ۴- والمؤلفه لقلوبهم: تألیف قلوب
 - ۵- وفي الرقاب: آزادی بردگان
 - ۶- والغارمین: پرداخت بدهی بدهکاران ورشکسته
 - ۷- وفي سبیل الله: تبلیغ اسلام
 - ۸- وابن السبیل: مساعدت مالی مسافران در راه مانده و تهیدست
- فريضة من الله والله عليم حكيم. (توبه / ۶۰)

پیامبر اسلام(ص) در نامه‌های خود به قبایل و جمعیت‌های مسیحی و یهود و زرتشتیان (حمیدالله، صص ۲۰۴-۲۰۵) آنان را در پذیرش اسلام یا پرداخت جزیه مختار می‌کند. در نامه پیامبر اسلام به زرتشتیان هَگَر / هَجَر (بحرین امروز) آمده است: «هر

کس به اسلام روی آورد، از وی پذیرفته می‌شود و هر کس از آن روی گرداند برای وی جزیه تعیین می‌شود» (همان، صص ۲۰۱-۲۰۰) همچنین در نامهٔ پیامبر(ص) به مسیحیان نجران، با اشاره به اولویت اسلام نسبت به پرداخت جزیه آمده است: «فأئی ادعوکم الی عبادة الله من عبادة العباد وادعوکم الی ولایة الله من ولایة العباد، فأن ایتم فالجزیه: من شما را از پرستش بندگان به پرستش خدا و از ولایت بندگان و به ولایت خدا دعوت می‌کنم. پس اگر امتناع کردید، جزیه بدهید» (یعقوبی، ۴۴۹/۱).

بدین سان، جزیه تعهد مالی اهل کتاب است. همچنانکه زکات تعهد مالی مسلمان؛ تا آنکه هر دو فریق، بدین لحاظ که عضو دولت اسلامی و جزئی از ملت واحده در تلقی پیامبر اسلام(ص) هستند، از حیث تعهدات مالی تکافؤ و تعادل داشته باشند (ابراهیم حسن، ص ۴۷۰).

۳- نظم سیاسی قبایل: ظاهراً پیامبر اسلام(ص)، جز تعهدات اعتقادی و مالی فوق، نکتهٔ دیگری را در گفتگو با وفود مدینه مورد تأکید قرار نداده است و اسناد بازمانده گزارش خاصی در این خصوص ندارند؛ آنچه از اسناد سیاسی عهد پیامبر(ص) در دست است، معلومات چندان واضحی از مناسبات سیاسی قبایل و دولت مدینه ارائه نمی‌دهد. ولی اشاراتی وجود دارد که پیامبر اسلام(ص) به استقلال داخلی قبایل همچنان تأکید دارند و بنابراین، الگوی معطوف برقرار داد و استقلال قبایلی (فدرالیسم قبایلی) مدینه را به شرایط بعد از فتح مکه نیز سرایت داده‌اند. بیشتر یا تمامی نامه‌های پیامبر(ص) گواه آن است که رسول خدا(ص) استقلال مجموعه‌های قبایلی و مسکونی جزیرهٔ العرب را به همراه عرف عمومی و رؤسای آنان پایدار نگهداشت و فرمان عزل یا دخالت در جایگاه آنان را مادام که به حاکمیت اسلام (اقامه نماز و پرداخت زکات) اقرار داشتند، نداد. تمامی حرکات و مواضع پیامبر(ص) موجب شده بود که قبایل برای خود چیزی نزدیک به استقلال ذاتی در رفتار تصور کنند (احمد العلی، ص ۳۶۱).

پیامبر(ص) در بعضی نامه‌های خود به فرمانروایان و رؤسای قبایل، بر ابقای حکومت آنان به شرط اسلام آوردنشان تصریح کرده است. در نامه‌ای به دو تن از

فرمانروایان عمان چنین است: وانکما ان اقرتما بالاسلام ولیتکما: و شما اگر اسلام را بپذیرید به شما حکومت خواهم داد» (حمیدالله، صص ۲۱۳-۲۱۴). خطاب به بسیاری از قبایل نیز تصریح شده است که «تا نماز می‌گذارند و زکات می‌دهند از مشرکان کناره‌گیری می‌کنند، کسی را در سرزمین آنان، بر ایشان حقی نخواهد بود» (ص ۲۲۱) در نامه پیامبر(ص) به وائل بن حجر قبل حضرموت چنین نوشته شده است: «تو که اسلام آورده‌ای هرچه از زمین‌ها و دژها در دست تو است آن را به تو واگذاشتم و تنها ۱/۱۰ از تو گرفته خواهد شد» (ابن خلدون، ۴۶۱/۱).

به هر حال، یکی از اقدامات رسول خدا(ص) در خصوص وفود و قبایل، ابقای رؤسای سابق یا در موارد خاصی، تعیین رئیس از میان متنفذان هر قبیله بود. وفود حاضر در مدینه پس از اسلام آوردن به نمایندگی از قبایل خود، اسلام آنها را نیز اعلام می‌کردند. آنها چند روزی در مدینه میهمان پیامبر(ص) بودند و پس از آنکه فرائض اسلامی را فرا می‌گرفتند، پیامبر اسلام غالباً از میان خود آنها و یا افراد دیگری به صلاحدید آنان، کسی را به عنوان سرپرست آنان تعیین و به منطقه و قبیله‌شان اعزام می‌کرد (جعفریان، سیره / ۶۵۷، تاریخ سیاسی / ۲۵۶) ابن هشام در باره تعیین عثمان بن ابی‌العاص بعنوان امیر قبیله ثقیف می‌نویسد:

«و آن حضرت عثمان بن ابی‌العاص را که جوانترین آنها بود بر ایشان امیر ساخته بسوی طائف روان کرد و جهت اینکه او را بر آنها امیر ساخت این بود که عثمان درباره یاد گرفتن احکام دین و تعلیم قرآن حریص‌تر از دیگران بود» (ابن هشام، ۳۴۶/۲).

عثمان بن ابی‌العاص گوید: هنگامی که رسول خدا(ص) می‌خواست مرا به سوی قبیله ثقیف بفرستد آخرین وصیتش به من این بود که فرمود: «نماز را (که با مردم می‌خوانی) زود بخوان و آن را خفیف و سریع انجام ده و مراعات حال ناتوانترین افراد را بکن زیرا در میان ایشان پیرمرد و خردسال و ناتوان و اشخاصی که کار و گرفتاری دارند وجود دارد» (همان).

ب) اعلان برائت از مشرکین

پدیده وفود و استقبال اکثر قبایل و اجتماعات مهم شبه جزیره از حاکمیت اسلام، پیامبر(ص) و مسلمانان را در موقعیتی استراتژیک قرار داده بود که می توانستند بی هیچ مشکلی علیه مشرکان و نفی شرک و بت پرستی موضع بگیرند. در چنین شرایطی، از آخرین ماههای سال نهم هجرت، سوره برائت نازل شد و آینده روابط مسلمانان و مشرکین در شبه جزیره را ترسیم نمود.

سال نهم هجرت، پیامبر اسلام(ص)، شاید به دلیل کثرت وفود، فرصت انجام حج نداشت. در عین حال، تعداد زیادی از صحابه در تدارک حج بودند. ابن هشام می نویسد: رسول خدا(ص) ابوبکر را - به همراه سیصد تن از مسلمانان - برای انجام حج اعزام کرد. در آن هنگام آیاتی از سوره برائت نازل شد. وی سپس به نقل از ابن اسحاق می افزاید:

«هنگامیکه آیاتی از سوره برائت نازل شد، رسول خدا(ص) ابوبکر را به سوی مکه فرستاده بود تا با مردم حج بجا آورد. برخی به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله خوب است این آیات را هم برای ابوبکر بفرستید تا او برای مشرکین قرائت کند؟ رسول خدا(ص) در پاسخ گفت: کسی نباید آن را از طرف من ابلاغ کند جز آنکه از خاندان من باشد»
(همان، ص ۳۴۸)

از طرق دیگری نیز نقل شده است که پیامبر(ص) فرمود: *أمرت أن أبلغها أنا ورجل من اهل بیتی: دستور دارم که خود یا کسی از خاندان من این آیات را اعلان نماید»* (امینی، الغدير، ۳۴۱/۶، ابن کثیر، ۳۸/۵). به دنبال این دستور، علی بن ابی طالب (ع) سوار بر ناقه غضباء / قسواء پیامبر(ص) برای ابلاغ آیات برائت عازم مکه شد.

آیات سوره برائت، مکه و حرم آن را حرم اسلامی اعلان می کند که مشرکین در آینده حق ورود و برگزاری حج را نخواهند داشت:

۱- خداوند و پیامبرش از زمان نزول سوره برائت از مشرکین بیزاری می‌جستند و مسلمانان موظف به مرزبندی جدی و فاصله از مشرکین بودند.

۲- مشرکین هم پیمان از این قاعده مستثنی بودند و تا پایان دوره پیمان - بدون آنکه پیامبر و مسلمانان اجازه تجدید پیمان داشته باشند - می‌توانستند از روابط عادی با مسلمین برخوردار باشند.

۳- مشرکین معاند فقط چهار ماه فرصت داشتند در شرک خود باقی بمانند.

۴- در مدت این چهار ماه هر گاه یکی از مشرکین پناه می‌خواستند تا سخن خدا را بشنوند و تأمل کنند، مسلمانان وظیفه داشتند تا به او پناه دهند و سپس با امنیت و حمایت به مأمن خویش برسانند (توبه/۱-۱۸).

منابع اسلامی تصریح کرده‌اند که پیامبر(ص) توصیه کرد که علی(ع) پس از قرائت آیات سوره برائت در روز قربان، چهار نکته مهم را نیز با صدای بلند بین مردم اعلان کند: «۱) ای مردم بدانید که کافر وارد بهشت نمی‌شود؛ ۲) پس از امسال، دیگر مشرکی حج نمی‌گذارد؛ ۳) کسی عربان خانه خدا را طواف نمی‌کند؛ و ۴) هر آنکس که با رسول خدا(ص) پیمانی بسته است تا پایان مدت آن اعتبار دارد و محترم است» (ابن هشام، ۳۴۸/۲-۳۴۹).

رساندن آیات سوره برائت و امور چهارگانه‌ای که علی(ع) به دستور پیامبر(ص) اعلان کرد، هشدار جدی برای مشرکین شبه جزیره بود که تا چهار ماه دیگر حجاز را از شرک و بت‌پرستی خالی کنند.

ج) مشکلات دولت پیامبر(ص) در سال نهم و یازدهم هجرت

فتح مکه، و تحولات متعاقب آن، بویژه پدیده وفود و اعلان برائت از مشرکین، به گسترش اسلام در شبه جزیره سرعت بخشید و قبایل عرب را در درون دولت پیامبر(ص) و امت اسلامی جای داد. اما همین امر به تدریج، مشکلات فراوانی را نیز برای دولت پیامبر(ص) فراهم آورد. این مشکلات را می‌توان به مسائل درون مدینه (از

حیث روابط مهاجر و انصار) و بیرون مدینه، یعنی روابط قبایلی مدینه با جماعات پیامبر تقسیم کرد.

۱) مسائل قبایلی خارج مدینه: با گسترش اسلام، جمعیت زیادی، با حفظ ساختارهای قبیله‌ای، عرف جاهلی، و با انگیزه‌هایی که عمدتاً ناستوار و غیرایمانی (سیاسی یا اقتصادی) بود، به حوزه مکت اسلام وارد شده بودند و اقتدار مدینه را پذیرفته بودند. مهمترین نکته برای قبایل این بود که دولت قدرتمند مدینه آنان را به رسمیت شناخته بود تا بدین ترتیب، آنان از خطر تصاحب اراضی جان و اموالشان مصون بمانند. این تعهد از سوی رسول خدا(ص) داده می‌شد اما در عوض، قبایل نیز تعهداتی داشتند.

آنان علاوه بر پذیرش توحید و احکام عبادی اسلام می‌بایست زکات اموال خویش را نیز به مدینه می‌فرستادند. همین امر مشکلات مهمی را ایجاد کرده بود. برخی از قبایل متنفذ که تصورشان از اسلام، پیروزی قبیله‌ای خاص بر دیگر قبایل بود، از همان ابتدا به اکراه زکات می‌پرداختند. و توجیها پیامبر(ص) در نامه‌های خود به قبایل، نشان می‌دهد که پیامبر اسلام(ص) نیز با درک این مشکل نگرانی‌هایی داشتند. این دیدگاه‌های قبیله‌ای سرانجام به شورش‌هایی کشیده شد که بعضاً، همانند اسودعسی و مسیلمه، در قالب نبوت‌های دروغین ظاهر شدند.

قبایل معترض، حتی نبوت پیامبر اسلام(ص) را در چارچوب روابط قبایلی می‌دیدند. مسیلمه کذاب که غلبه اسلام را غلبه قریش می‌دانست، در نامه‌ای خطاب به پیامبر اسلام(ص) نوشت: «از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول، سلام بر تو، اما بعد؛ بی‌گمان در امر پیامبری، مرا با تو شریک ساخته‌اند، نیمی از زمین از آن ما و نیمی از آن قریش، ولی قریش مردمی تجاوزگرند» (حمیدالله، صص ۳۶۳-۳۶۴). هر چند پیامبر اسلام(ص) در پاسخ مسیلمه او را کذاب خوانده و زمین را نه مال این و آن و بلکه از آن خدا معرفی کرد، اما این اندیشه‌ها هرگز برای همیشه از بین نرفتند، بلکه آتش زیر خاکستری بودند که در سال‌های آخر حیات پیامبر(ص) سر بر آوردند. علاوه بر مسیلمه

که از قبایل یمامه بود، اسود عنسی نیز در شهر صنعاء در اعتراض به مسئله زکات ادعای پیامبری کرد.

۲) مسائل داخلی مدینه: تحلیل قبیله‌ای از ظهور و گسترش اسلام خاص قبایل خارج از مدینه نبود، بلکه چنین تحلیلی در دوران بعثت در مکه نیز رواج داشت و قریش اسلام را دین بنی‌هاشم معرفی می‌کردند. همین وضعیت قومی در مدینه و در آستانه رحلت پیامبر اسلام مجدداً باز تولید شد. به طور خلاصه اهم مشکلات داخلی مدینه که به تدریج پس از فتح مکه ظاهر شدند، عبارتند از:

- ظهور شکاف قومی بین انصار و قریش.

- ایجاد تمایز میان مهاجرین اوایل و مسلمانان اواخر (بعد از فتح مکه).

- باز تولید اختلاف قومی مکه در مدینه و ظهور گرایشات قبیله‌ای در درون

مهاجرین.

عوامل فوق به نوبه خود موجب ظهور و تکوین سه جناح متفاوت، با گرایشات و آرزوه‌های سیاسی متمایز در مدینه شده بود. این گرایشات سه گانه عبارت بودند از: الف) بنی‌هاشم، ب) انصار، ج) دیگر مهاجرین. هر کدام از این جناح‌ها نیز فقط به اعتبار رقابت با دیگری کنار هم بودند، و الا از انسجام درونی و ذاتی برخوردار نبودند. به عبارت دیگر، در صورت فقدان رقیب، از درون تمایل به واگرایی و فروپاشی داشتند. بدین سان آینده دولت پیامبر از درون و بیرون با مخاطرات مهمی مواجه بود و پیامبر اسلام(ص) به طور قهری از عواقب چنین وضعیتی خبر داشت. محمد(ص) به عیان می‌دید که پس از او امتش در دهلیزهای تعصبات قومی فرو خواهند غلطید و نخستین نمود آشکار این منازعات نیز، مناقشات قومی - سیاسی پیرامون آینده نظام مدینه و مسئله جانشینی خواهد بود. پیامبر اسلام آخرین تلاش‌های خود را برای حفظ آینده امت اسلامی، در مراسم پایانی حجه الوداع در «غدیرخم» انجام داد: او در غدیرخم، قبل از آنکه حجاج از هم جدا شده و راه خود گیرند، آخرین و مهمترین وصیت خود را نیز طرح کرد و با اشاره به جانشینی امام علی(ع) ختام آیات قرآنی و

اتمام رسالت خود را نیز اعلام نمود. آن حضرت در سال ۱۱ هجرت رحلت نمود.

منابع و ماخذ:

- ۱- ابراهیم حسن، حسن؛ تاریخ الاسلام، بیروت: دارالاندلس، ۱۹۶۴.
- ۲- ابن الاثیر، علی بن محمد الشیبانی، تهران: اسماعیلیان، ۱۳۹۷ق.پ
- ۳- ابن خلدون، عبد الرحمن؛ العبر: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۴- ابن سعد، ابو عبدالله محمد؛ الطبقات الکبری، بیروت: دار بیروت للطباعة والنشر، ۱۴۰۵ هـ
- ۵- ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله؛ احکام القرآن، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۸ ق.
- ۶- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل. البدایة والنهایه، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۹، الجز الثالث.
- ۷- ابن منظور، محمد بن مکرم، بیروت؛ دارصادر؛
- ۸- ابن هشام، ابو محمد عبد الملک، السیره النبویه، قاهره: حلی، ۱۹۵۵.
- ۹- احمد العلی، صالح؛ دولت رسول خدا(ص)، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱
- ۱۰- احمدی، علی؛ مکاتیب الرسول، قم: یس، ۱۳۶۲.
- ۱۱- البلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی؛ انساب الاشراف، تحقیق محمد حمیدالله، قاهره: ۱۹۵۹م.
- ۱۲- الترمذی، ابو عبدالله محمد بن الحکیم، نوادر الاصول فی احادیث الرسول، بیروت: دار الجیل، ۱۹۹۲.
- ۱۳- القفی، سید محمد؛ ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: هجرت، ۱۳۷۶.
- ۱۴- الجزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی - محمود محمد الطناحی، بیروت؛ مکتبه العلمیه، ۱۹۷۹.
- ۱۵- جعفریان، رسول؛ تاریخ تحول دولت و خلافت در اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
- ۱۶- جعفریان، رسول؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ سیره رسول خدا(ص)، قم: نشر دلیل، ۱۳۸۰.
- ۱۷- حمید الله، محمد؛ نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، ترجمه سید محمد حسینی، تهران: سروش، ۱۳۷۴.
- ۱۸- زرگری نژاد، غلامحسین؛ تاریخ صدر اسلام، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- ۱۹- الزمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، لبنان: دارالمعرفة، ۱۹۹۷.
- ۲۰- سهودی، وفاء الوفاء، بیروت: ۱۹۵۵
- ۲۱- سیوطی، جلال الدین؛ تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالمکتبه العلمیه، ۱۹۹۴.
- ۲۲- شهیدی، سید جعفر؛ تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
- ۲۳- طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.

- ۲۴- عاطف الزین، سميع؛ محمد(ص) در مکه، ترجمه مسعود انصاری، تهران: جام، ۱۳۷۹.
- ۲۵- عبد الكريم، خليل، الاسلام؛ بين الدولة الدينية و الدولة المدنية، قاهرة: مركز السينا للنشر، ۱۹۹۶.
- ۲۶- قلعجی، محمد رواس؛ قرائت سياسيه للسيرة النبوية، بيروت؛ دار النفايس، ۱۹۹۶.
- ۲۷- مجلسی، محمد تقی؛ بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
- ۲۸- المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسين؛ التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگي، ۱۳۶۵.
- ۲۹- المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسين؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، بيروت: دارالاندلس، ۱۹۹۶ م / ۱۴۱۶ هـ. ق.
- ۳۰- معطی، علی؛ التاريخ السياسي والعسكري للدولة المدنية في عهد الرسول(ص)، بيروت: مؤسسة المعارف، ۱۴۱۹.
- ۳۱- النجار، محمد بن محمود؛ الدرر الثمينة في تاريخ المدينة، قاهرة: ۱۹۵۶.
- ۳۲- ياقوت حموي، ابی عبدالله، معجم البلدان، بيروت؛ دار الفكر،؟
- ۳۳- يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب؛ تاريخ يعقوبی، تحقيق عبدالامير مهنا، بيروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۳.
- ۳۴- يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب؛ تاريخ يعقوبی، ترجمه محمدابراهيم آيتی، تهران: انتشارات علمی - فرهنگي، ۱۳۷۴.